

خاطره‌ای خواندنی از حکایت تسبیح سردار همدانی

تسبیح دو شهید در دست فرزند شهید



۵

از کاخ نشینان نجومی بگیر چه خبر؟!



همین صفحه



سال دوم | شماره چهارم | مردادو شهریور ۹۶ | قیمت ۱۰۰۰ تومان | ۸ صفحه

ناگفته‌های خواندنی از حاج رضوان؛

۳

مبارزی که از آمریکا به طلایه رفت

نگاهی به زندگی سردار شهید سید کاظم کاظمی

۷

آخوند مز دور که فریاد مرگ بر آمریکا و

اسرائیل را خلاف اسلام می‌داند باید گفت...

۲

مصادره شهدا به نفع جریان فتنه

شهیدان همت و باکری هم اصلاح طلب شدند؟!

۳

عباس زریباف، نفوذی منافقین یا اصلاح طلبان؟!

مقربى یكى از نظامیان عالی رتبه ارتش شاهنشاهی بود که مدت ۲۵ سال برای شوروی‌ها جاسوسی می کرد و در پاییز سال ۱۳۵۵ توسط اداره کل ضدجاسوسی (اداره کل هشتم) ساواک دستگیر شد و به سرعت محاکمه و اعدام گردید. دستگیری و اعدام سریع او در طی این سال‌ها برای مأمورین شوروی سؤال برانگیز بود که چه طور مقربى لو رفت و چه اطلاعاتی در اختیار اداره کل ضد جاسوسی قرار داد.

از اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، فرماندهی کل سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، که در سال‌های منتهی به ۱۳۵۷ با برنامه ریزی ساواک از اعدام رسته و برای بهره برداری‌های آینده زنده مانده بودند، فضا را آشفته دیدم و به فکر توطئه افتادند. سرقت و پنهان سازی اسناد و مدارک ساواک و دستگاه‌های امنیتی شاه، یکی از برجسته ترین وظایف آنها بود؛ تا حدی که برای دست یابی به پرورنده سرلشکر احمد مقربى متحمل صدمه سنگینی شد.

حصر نتیجه تغییر سطح از «اعتراض به تقلب انتخابات» به «مبارزه با حکومت» بود

همین صفحه

حصر نتیجه تغییر سطح از «اعتراض به تقلب انتخابات»

به «مبارزه با حکومت» بود



این ۱۳ ماه سران فتنه را حصر نکردند؟ اگر آنگونه که کروبی خواسته بنا بر «محاکمه» باشد، ایند باید عنوان «اتهام» تعریف شود. آن هم طبیعتاً دیگر منحصر به «فتنه ۸۸» نخواهد بود، بلکه شاید «فتنه ۲۵» هم در دستور کار قرار بگیرد...

پ ن: حضرت امام بعد از استعفاء میرحسین موسوی به ایشان فرمودند: اگر خدمات شما نبود شمارا به عنوان ضدانقلاب معرفی میکردم

منبع: کتاب راز قطعنامه صفحه ۱۶۷

«این روزها فشارهای رسانه‌ای برای «رفع حصر» زیاد شده، درست مثل روزهای قبل از رفع حصر آیت‌الله منتظری؛ مرضی محصورین را بهانه کردن و مصاحبه‌های متعدد و امثالهم. این مواضع متعدد و رنگ‌به‌رنگ اما یک ویژگی مشترک دارند و آن هم «ادرس غلط»ی است که برای «علت حصر» می‌دهند.

«بهمن‌ماه ۸۹ دقیقاً «بیست‌ماه» از انتخابات سال ۸۸ و «۱۳‌ماه» ازحماسه نه‌دی می‌گذشت. موسوی و کروبی در این مدت علیرغم تداوم مواضع تشدن، مثل یک کنشگر عادی سیاسی همچنان به موضع‌گیری مشغول بودند، بیانیه می‌دادند، با افراد مختلف دیدار می‌کردند و اخبارشان هم در رسانه‌ها بازتاب می‌یافت. حرفی هم از «حصر» و «محاکمه» در میان نبود. مطالبه محاکمه سران فتنه وجود داشت، اما اقدامی از سوی نظام انجام نشد.

«پای «حصر» وقتی به میان آمد که موسوی و کروبی خواستند روی موج انقلابی ضد دیکتاتوری مصر و تونس و لیبی سوار شوند. آنها در نامه ۱۶ بهمن خود به وزیر کشور وقت برای راهپیمایی عصر ۲۵ بهمن با هدف «اعلام همبستگی با حرکت‌های مردمی در منطقه بویژه قیام آزادیخواهانه مردم تونس و مصر بر علیه حکومت استبدادی در کشور» درخواست مجور می‌کنند! ساده‌اش این است که تا دیروز، به «انتخابات» معترض بودیم، ولی امروز مثل معترضان مصر و تونس می‌خواهیم به خیابانها بیاییم؛ علیه چه کسی هم که مشخص است.

«صبح ۲۵ بهمن به سبک انقلاب تونس، یک نفر بالای جرثقیل رفت تا مثلاً سمبل اعتراضات شود، در تجمع هم دوفر کشته شدند تا بازم شباهتها بیشتر شود، الجزیره و العربیه و یورونیوز و بی‌بی سی و رسانه‌های اسرائیلی هم پای کار آمدند؛ اما بازم آتش مصر و تونس در تهران باگرفت که نگرفت.

حصر نتیجه تغییر سطح از «اعتراض به تقلب انتخابات» به «مبارزه با حکومت» بود. در این راهپیمایی بود که پس از سیزده‌ماه، سطح شعارها هم از «تقلب» به «سرنگونی» تغییر کرد و «رای ما رو پس بدین» جایش را به «مبارک بن‌علی؛ نوبت.....» و شعارهای اینچنینی داد. موسوی در بیانیه‌فردای این روز در حالی ادعا کرد «جنبش سبز همواره با بیگانگان فاصله داشته و اهداف اصلی آن احیای ارزش‌های انقلاب و آرمان‌های امام ارحل و مطالبات آزادی خواهانه و متکثر ملت شریف ایران بوده» که تجمع ۲۵ بهمن از چند روز قبل در صدر پوشش خبری و حمایتی آمریکا و اسرائیل و رسانه‌های ضدانقلاب بود. درست مثل یک سال و نیم گذشته پیش از آن. «آنهايي که می‌گویند «علت حصر» را به طرح شعار دروغ «تقلب» ربط دهند و غیرمستقیم و مستقیم مسئولیت همه چیز را متوجه «هبری» کنند، چرا چشم بر آزادی‌عمل ۱۳ ماهه موسوی و کروبی می‌بندند و سانسورش می‌کنند؟ چرا به این سوال پاسخ نمی‌دهند که نظام و شورای عالی‌امنیت‌ملی که بازم این جماعت دوست دارند نادیده‌اش بگیرند و به جایش بنویسند «هبری»، در

از کاخ نشینان نجومی بگیر چه خبر؟!

بار انقلاب اسلامی از همان ابتدای شکل‌گیری بر دوش مستضعفان و پابرهنگان بوده است. انقلابی که رهبر آن، خمینی کبیر یک موی از کوخ نشینان را به کاخ نشینان نمی‌داد. یکی از خطراتی که همواره انقلاب را تهدید می‌کرده است تسلط مرفهین بی درد(که نااهل و نامحرم‌اند) بر مقدرات کشور بوده است، افرادی که با زندگی اشرافی درد محرومان را درک نمی‌کنند و به جای اینکه خود را خادم مردم بدانند، قیوم و صاحب اختیار آنان به حساب می‌آورند.

متأسفانه در اوضاع کنونی کشور شاهد تکیه زدن بعضی از این افراد بر مناصب مدیریتی هستیم. در ماه‌های اخیر در موضوع فیش‌های حقوقی نجومی شاهد حضور حرام خورانی بودیم که با پول بیت المال مقوم کثیف خود را پر کرده بودند. پدیده‌ای که به قول رهبر انقلاب اگر با آن قاطعانه برخورد نشود باعث دلسردی و سلب اعتماد مردم از انقلاب و نظام خواهد شد. از طرفی دولت که وظیفه داشت با این پدیده زشت به شدت برخورد کند تقریباً هیچ واکنش عملی نشان نداد و در ادامه دیدیم که مرتباً آمار اعلامی مدیران نجومی بگیر کم شده و در آخر اعلام شد که فقط ۱۳ نفر از این مدیران از کار خود کنار رفته‌اند!

در کنار آن شاهد بودیم که به جای عزل، خودشان استعفا داده و برایشان مراسم تودیع و معارفه هم برگزار می‌کنند تا از خدمات این ذخایر نظام تقدیر شود! حال باید دید که آیا مفت‌خوران و غارت‌گران بیت المال ذخیره نظام‌اند یا محرومینی که هر جا خطری این انقلاب را تهدید کرده است در خط مقدم سینه سپر ساخته‌اند؟

واخیر! در کمال ناباوری با اعلام مراجع نظارتی تیره شدن و برخی به دیوان عدالت اداری جهت پس گرفتن حقوق های نجومی خود شکایت کردند پس دلسردی از نظام که حضرت امام خامنه ای هشدار دادند برای مسولان مهم نیست و فقط دنبال غارت بیت المال هستند

با استعانت از خداوند بزرگ عملیات ساخت واحداث حسینیه شهدای کوی جنت توسط خیرین مؤمن و نیک اندیش آغاز شد.



شماره حساب ۰۳۵۵۱۰۴۵۷۴۰۰۵ نزد بانک ملی به نام حسینیه شهدای کوی جنت آماده دریافت نذورات و کمک های نقدی شما مردم خیر و مؤمن می باشد.

آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل را خلاف اسلام می‌داند باید گفت...



حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر آمریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می‌داند گفت تأسی به رسول خدا و متابعت از امر خداوند تعالی خلاف مراسم حج است.آیا تو و امثال تو آخوند آمریکایی فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امر خداوند را تخطئه می‌کنید و تأسی به آن بزرگوار و اطاعت فرمان حق تعالی را بر خلاف می‌دانید و مراسم حج را از برات از کفارت تنزیه می‌کنید و اوامر خدا و رسول را برای منافع دنیایی خود به طاق نیسای می‌سپارید و برائت و نفیرن را نسبت به دشمنان اسلام و محاربان با مسلمانان و ستمگران بر مسلمین کفر می‌دانید.

صحیفه نور جلد ۱۸ صفحه ۹۰

گزارش

مصادره شهدابه نفع جریان فتنه شهیدان همت و باکری هم اصلاح‌طلب شدند؟!

ین در حالی است که اصلا در زمان شهادت این بزرگواران اصلا نامی از این جریان نبود و جماعت مدعی اصلاح‌طلبی همواره این شعار را مطرح کرده‌اند که نباید شهادت و شهید را سیاسی کرد اما عملکرد این جماعت نشان می‌دهد که رویه و رفتارشان چیز دیگری است. حمیدرضا جالبی پور از شرکت کنندگان در کنفرانس برلین و از فعالین فتنه در ۸۸ با مصاحبه با روزنامه اصلاح طلب اعتماد با مصادره شهیدان باکری و همت به نفع جریان اصلاحات گفت: «جریان اصلاح‌طلبی که در این ۲۰ سال شاهدش بودیم تبارش از انقلاب اسلامی و مقاومت در زمان جنگ شروع می‌شود. شخصیت‌های بارزی مانند آقای موسوی، همت‌ها و باکری‌ها از این تبار بودند. تبار اصلاح‌طلبان به دوره سازندگی بازمی‌گردد. افرادی بودند که در جریان سازندگی و ساختن کشور بسیار زحمت کشیدند و تجربه کسب کرده‌اند. از همه مهم‌تر تبار اصلاح‌طلبان به آ‌زادبخواهی و دموکراسی خواهی ۲۰ سال اخیر برمی‌گردد.»



این در حالی است که اصلا در زمان شهادت این بزرگواران اصلا نامی از این جریان نبود و جماعت مدعی اصلاح‌طلبی همواره این شعار را مطرح کرده‌اند که نباید شهادت و شهید را سیاسی کرد اما عملکرد این جماعت نشان می‌دهد که رویه و رفتارشان چیز دیگری است.

در این زمینه لازم به ذکر است؛بسیاری از افراد شاخص جریان موسوم به اصلاح‌طلبی کسانی هستند که به افراط و تندروی در دهه ۶۰ معروف بودند و اکنون نیز دچار تغریض شده‌اند. این جماعت در آن روزگار به نسبت با خویش نیروهای انقلابی را گاهی سازشکار می‌خواندند و اکنون نیز که دچار تغریض هستند نیروهای انقلابی را در قیاس با خود دچار افراط می‌بینند. همچنین سعید جحرایان در مصاحبه‌ای که دیروز روزنامه اعتماد بخش‌هایی از آن را منتشر کرد در این باره گفت: «هن منکر خطاهای چپ‌های خطامامی در زمان حیات امام نیستیم. اما چپ‌های قدیم یا اصلاح‌طلبان امروز بعدها تلاش کردند خطای خود را اصلاح کنند!» شایان ذکر است: جریان فتنه گری که دویار در سال‌های ۷۸ و ۸۸ دست به آشوب خیابانی زد، در تکاپوی رسانه ای مداوم خود نه تنها شهید ا شهادت را سرایه جامعه و محور همبستگی و غرور ملی معرفی نمی کرد بلکه با تعبیری اهانت آمیز به اشتباه آنرا آشفته امثال فروید) درباره شهید و شهادت قضاوت می کرد و در بستر افشاش و آشوب نیز هر چند مجال بروز پیدا کرد «شعار توپ تانک بسیجی دیگر اثر ندارد» را علیه خاستگاه اصلی شهدا و فرهنگ شهادت سر داد!

تلنگر

بسیجی‌فحش‌خور

بسیجی‌هایی که خیلی وقت است خسته‌اند، این انتخابات برایشان آزمون سختی بود. سالها حذف و تحقیر و تحریم و تهدید را تاب آورده‌اند. پای ایمانشان ایستاده‌اند. هزینه قمع‌گشی یک مشت بی‌پدر و مادر را پرداخته و تا توانست‌اند فحش خورده‌اند. کيفر دوستان نادان و منافقین بسیجی‌نما و فساد حکومتی‌ها را هم کشیده‌اند. به دست چپ و راست و کارگزاران و اصلاحات و دولت کریمه و اعتدال هم ذبح شده‌اند؛ زیر چوب و سنگ منافقین ۷۸ و ۸۸ لت و پار شده و بار سنگین نگاه مردم‌دلی که بیرحمانه قضاوتشان می‌کنند و برچسب خشونت‌طلب می‌زنند... یکی‌شان به طنز می‌گفت: «تقصیر خودمان است، باید ول می‌کردیم وزارت کشور را بگیرند آتش بزنند کشور از هم بیاشند، و یا می‌گذاشتیم داعش باید دو ماه ناموس بعضی‌ها را به جهاد نکاح ببرد، دوست‌سید هزار نفر را ذبح کند تا مردم و نظام بفهمند ما دقیقا چه غلطی می‌کنیم، آن هم بی مزد و منته تَف به خودمان!»، و می‌خندید.

«بسیجی» در باور قشری، کلیدواژه‌ای برای بیان بلاهت، بازیچه‌گی، خشونت و توحش شده و این همه از تاثیر «سبانه» است.

این انتخابات سخت بود. نوبت آزمون خیلی‌ها رسید. آزمون «ایمان» در هجوم شک و شرک و ترس و کفر و یأس.

آری، هزار پرسش و شک و شرک و ترس و تردید و شک و تردید... بعضی‌ها به ولی‌فقیه خداحفاظی کردند؛اما مدافعان، پای ولی خود ایستادند. «و اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاة ولیکم»، مدافعان می‌دانند موالاة آقاچان، موالاة امام حسین(ع) است و ولایت امام‌حسین(ع) ولایت الله! پس بگذار روزگار چنین باشد!

۲

دیده بان

ماهنامه مدافعان/ سال دوم /شماره چهارم/ مرداد و شهریور ۱۳۹۶

عباس زریاف، نفوذی منافقین یا اصلاح طلبان؟!

به مناسبت ۸ شهریور سالگرد شهادت رجایی و باهنر به دست منافقین واقعی!

| حمید داودآبادی

چنین سرنوشتی پیدا کرد. اصلا در ذهنم نمی‌گنجید عباس منافق باشد. او بسیار موجه و شدیداً علیه منافقین فعال بود. البته ما این گونه می‌پنداشتیم. عباس طی مدتی که با ما کار می کرد، توانسته بود عناصر دیگری را هم نفوذ دهد که بعد از فرار او، آنها را دستگیر کردیم.

براساس برخی اطلاعات، عباس زریاف از مسئولین برجسته بخش شندو زنده تلفنی واحد اطلاعات سپاه پاسداران بود که وظیفه اصلی آن، شناسایی خانه‌های تیمی تروریست‌های منافق بود تا به واحد عملیات اعلام کند و آنها به آن جا حمله کنند.

ر: در این باره می‌گویید:

همه ما در حیرت و عصبانیت بودیم. درست چند دقیقه قبل از این که ما برسیم، منافقین خانه تیمی ای را که شناسایی کرده بودیم، تخلیه کرده و گریخته

بودند. مانده بودیم که آنها از کجا به این سرعت از حرکت ما مطلع می‌شوند. اصلا در مخ مان نمی رفت که یکی از همکاران خودمان به آنها اطلاع می‌دهد.

بعد از این که عباس فرار کرد، به خارج از کشور رفت و به منافقین پبوست، در بازجویی از دوستان او منوجه شدیم که عباس وقتی متوجه می‌شده که ما خانه تیمی ای را شناسایی کرده ایم، سریع با آنها تماس می گرفته و حرکت ما را اطلاع می‌داده که آنها هم سریع خانه را خالی می کردند.

ولی مهم ترین خدمت عباس زرییاف به منافقین در پاریس بود.

خرداد ۱۳۶۵ طی توافق که طارق یوحنا عزیز وزیر خارجه مسیحی صدام حسین، در فرانسه با مسعود رجوی انجام داد، قرار شد منافقین برای ادامه مبارزه خود علیه جمهوری اسلامی ایران، در خاک عراق مستقر شوند و از این طریق با عملیات نظامی در مرز، در کنار عملیات تروریستی در داخل ایران، بیش تر و بهتر به صدام خدمت کنند

همه توافقات برای مدوری صدام، با نظارت فرانسوی‌ها صورت گرفته بود. مریم قجرعضدانلو (همسر همزمان مهدی ابریشمی و مسعود رجوی)، که زودتر به عراق رفته و در خدمت صدام و سران حزب بعث قرار گرفته بود؛ تا راه را برای آمدن مسعود هموار کند و همه موانع سر راه را برطرف سازد؛ا منتظر آمدن آنها بود تا به همراه تعدادی از کادر مرکزی سازمان به عراق بروند.

۱۷ خرداد ۱۳۶۵ قرار بر این بود تا مسعود رجوی به فرودگاه پاریس رفته و سوار بر هواپیمایی ویژه، مستقیم به بغداد پرواز کند. ذقایی قبل از حرکت از دفتر سازمان در پاریس، عباس زرییاف که مسئولیت امنیت رجوی را برعهده داشت، به فکر فرورفت و از وی خواست تا عجله نکند و ذقایی به او اجازه دهد. رجوی از این کار عباس تعجب کرد. زرییاف به طرف تلفن رفت و شماره ای را گرفت. همه منتظر ماندند تا ببینند او چه می‌کند و قصد تماس با چه کسی را دارد؟

– سلام من از تهران تماس می‌گیرم – پی‌سی شد عملیات؟ ما این جا منتظر هستیم ...

دقایقی بعد عباس زرییاف با خنده گفت:

– موفق باشید برادر ... التماس دعا.

گوشی را گذاشت و رو به مسعود رجوی گفت:

– هواپیمایی که قرار بود با اون بریم بغداد، عازم تهران بود.

چشمان همه به خصوص رجوی، از تعجب گرد شد، که زرییاف ادامه داد:

– اون هواپیمای از اختیار دستگاہهای اطلاعاتی ایران بود و قرار بود به محض این که سوار شدیم، دستگیر شده و مستقیم به تهران منتقل بشیم.

مسعود رجوی از این حرکت عباس بسیار ذوق زده شد و همواره حیات خود را مدیون او می‌دانست و از این عمل دولت فرانسه، به عنوان خیانت و معامله سیاسی با دولت ایران یاد می‌کرد.

مسعود رجوی عازم بغداد شد ولی عباس زرییاف همراه تعدادی از عناصر کارکشته و امنیتی منافقین، در پاریس ماندند تا آغاز فصلی جدید از خیانت در حق ملت ایران و خوش خدمتی به آمریکا و صدام، باشند. **جاسوسی تلفنی:** تماس تلفنی زرییاف که منجر به نجات رجوی از دو قدمی بازداشت شد، او را به این فکر انداخت تا از این روش نوب، بیشتر و بهتر بهره برداری کند.

گروهی ۱۵ نفره شامل ۱۱ مرد و ۴ زن، که به لجه‌های محلی ایران کاملاً آشنا بودند، زیر نظر مستقیم عباس زرییاف دوره‌های خاص و شیوه‌های تخلیه اطلاعاتی و جاسوسی تلفنی را آموختند و کار خود را در همان پاریس و با حمایت مالی و امنیتی دولت فرانسه، آغاز کردند.

یکی از تماس‌های موفق که توسط شخص عباس زرییاف صورت گرفت، وی خود را از فرماندهان ارشد جنگ جاز و با یکی از قرارگاه‌های عملیاتی در جنوب ایران تماس گرفت. او که به روابط و نوع بیان نیروهای بسیجی و سپاهی آشنایی کامل داشت، توانست در مدت ۴۵ دقیقه، یکی از فرماندهان را کاملاً تخلیه اطلاعاتی کرده و موقعیت یگان‌های نظامی ایران، زمان و چگونگی عملیات را کشف کند و به عنوان هدیه‌ای از رزمنده، به رجوی بدهد تا او تقدیم صدام حسین کند.

با لورفتن تماس جعلی، عملیاتی که ایران برای انجام در از شلمچہ تدارک زیادی دیده بود، متغی شد.

یکی دیگر از تماس‌های موفق زرییاف، با برخی وزرای دولت بود که خود را مسئول دفتر نخست وزیر وقت جا می زد و توانست اطلاعات محرمانه بسیاری کشف کند. البته باید در نظر داشت آن زمان، مسئولین واحد اطلاعات نخست وزیری که در نبود وزارت اطلاعات، وظایف امنیتی کشور را برعهده داشت، خسرو تهرانی و سعید جحرایان از دوستان قدیم عباس بودند.

کار این گروه ۱۶ نفره، فقط به تماس با رده‌های بالای مملکتی و قرارگاه‌ها خلاصه نمی‌شد؛ طی تماس با پایگاه‌های بسیج و محل‌های اعزام نیرو – که غالباً زن‌ها تماس گرفته و با گریه، خواوش و التماس، خود را مادر رزمندهای که در جبهه است جا می‌زدند – از آمار و اطلاعات نیروهای اعزامی و با تعداد شهدا در عملیات، مطلع می‌شدند.

این را که عباس زرییاف با حمایت چه کسانی و – آن هم در سال ۶۰ که حساسیت‌ها بسیار زیاد بود – چگونه تا آن رده و مسئولیت مهمی نفوذ کرده است، دیگران باید پاسخ گو باشند!

سرانجام خیانت کاران: مرداد ۱۳۶۷ چهارمین روز عملیات مرصاد که به شکست مفتضحانه منافقین منجر شد، پایان خیانت‌های گسترده به ملت ایران و خوش رقصی‌های عباس زرییاف برای صدام و رجوی بود.

زمانی که منافقین برای انجام عملیات به خیال خود نهایی‌شان با نام فروغ جاولیان، همه نیروهای‌شان را چه سیاسی چه امنیتی و فرهنگی، از سراسر دنیا جمع کرده و جمعی حدود ۵ هزار نفر گرد آوردند تا طی سه روز ایران را به اشغال خود درآورند، عباس نیز همراه همسر و دو دختر نوجوانش از پاریس عازم بغداد شد. در ادامه عملیات فروغ جاولیان، زرییاف مورد اصابت گلوله‌ای ناشناس قرار گرفت و کشته شد. با وجودی که او از عناصر مهم و بسیار ارزشمند منافقین محسوب می‌شد، تا امروز سازمان هیچ گونه کار تبلیغی در جهت معرفی او انجام نداده است و این مسئله شبیه تصفیه حساب وی را اقوت می‌بخشد. همان گونه که به اعتراف سعید شامسوندی، علی‌رزش از اعضای کادر مرکزی سازمان، به دلیل برخی اعتراضات به فرماندهی، به دستور شخص رجوی در فروغ جاولیان تصفیه شد و از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

بعد از این که عباس زرییاف کشته شد، سال ۱۳۷۰ سمیه و زهرا فرزندان او و همسر او بهجت عبداللهی، همراه تعدادی دیگر از فرزندان کشته شدگان که در پادگان اشرف زندگی می‌کردند، به دستور سران منافقین از عراق به آلمان منتقل شدند.

@hdavadabadi

یادداشت

بیاد شهید دهه هفتادی مدافع حرم

وقتی طبل جنگ برای خدا نواخته می‌شود، عشاق می‌دانند که نوبت آنان رسیده‌است



وقتی طبل "جهاد در راه خدا" نواخته می‌شود، دوران حکومت عشق آغاز می‌گردد؛ دوران جهاد، دوران حکومت عشق است، اما در اینجا که مهبط عقل است، معلوم است که حکومت عشق نباید هم چندان پایدار باشد. نمی‌شود مردم که همه عاشق نیستند، از زن‌ها و کودکان و پیرزن‌ها و پیرمردان که بگذریم، آن خیل عظیم اهل دنیا را بگو که از زندگی فقط همین یک جان را دارند و به آن مثل کتنه به شکمیه گوسفند چسبیده‌اند. تنها عشاقی می‌توانند بر ترس از مرگ غلبه کنند و از دیگران، نباید هم انتظار داشت که از مرگ نترسند.

وقتی طبل جنگ برای خدا نواخته می‌شود، عشاقی می‌دانند که نوبت آنان رسیده است که قلیل من عبادی الشکور... وقتی طبل جنگ برای خدا نواخته می‌شود، در نزد ایشان، عقل و عشق دست از تقابل می‌کشند و عقل، عاشق می‌شود و عشق، عاقل؛ آن همه عاقل که صاحب خویش را به سربازی و جانبازی می‌کشاند، اما در نزد دیگران، ترس جان و سر، عقل را به جنونی منموم می‌کشاند و هر ننگی را می‌پذیرد تا بتوانند این خون تمتع از حیات را بکنند، مثل کتنه ای که به شکمیه گوسفند چسبیده است... (شهید سید مرتضی آوینی)

... و خدا خواست که قربانی جانان باشی،

سر زینب به سلامت، سیر جان باشی

تا که باز عمه سادات اسارت نکشد،

رفته‌ای تا حرم عشق نگهبان باشی

دل تو نذر حسین بوده و سخت است این که،

سوریه گریبالد باشد و ایران باشی

تو که رفتی شده حسرت به دل یارانت،

این امید است که تو شافع یاران باشی

خبر

نظر رهبر جنبش اتحادمسلمانان جمهوری آذربایجان پیش از بازداشت



به گزارش مرکز فرهنگی قفقاز،حاج طالع باقرزاده، رهبر محبوس جنبش اتحاد مسلمانان جمهوری آذربایجان پیش از پورش دولت باکو به نارداران و حبس وی و فعالان این جنبش سخنانی را بیان کرده بود. در این سخنان، حاج طالع تأکید دارد که جنبش اتحاد مسلمانان برای ایجاد اتحاد میان مردم جمهوری آذربایجان اعم از نمازخوان و غیرنمازخوان و شیعه و سنی تشکیل شده است. او می‌گوید در تشکیل این سازمان از هیچ کشور خارجی از جمله ترکیه و ایران کمک گرفته نشده است و به همین علت، امت‌ان. (نام سازمان امنیت جمهوری آذربایجان در آن زمان) هیچ اتهامی نمی‌تواند به فعالان این سازمان بزند. حاج طالع می‌گوید که تنها ایرادی که به او گرفته می‌شود، این است که چرا دست آیت الله نوری همدانی را بوسیده است. حاج طالع تأکید می‌کند که آیت الله خامنه ای را رهبر خودشان می‌دانند و این ارتباطی به دولت ایران و کمک گرفتن از ایران ندارد. همانطور که سید حسن نصرالله در لبنان نیز آیت الله خامنه ای را رهبر خود می‌داند و عکس‌های امام خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای را در دفتر خود نصب کرده است.

نشریه مدافعان آماده دریافت نظرات پیشنهادات ، انتقادات ومطالب خوانندگان محترم می‌باشد. ایمیل: modafean.h@gmail.com



اشاره: مؤسسه فرهنگی “قاف” وابسته به حزب الله لبنان، اقدام به جمع آوری اخبار، اطلاعات و تصاویر منتشر نشده حاج عماد مغنیه فرمانده جهادی حزب الله لبنان کرده است.

مسؤولیت اصلی این مؤسسه که در سال گذشته تأسیس شده است،انتشار فرهنگ مقاومت و ادبیات آن است و در اقدامات خود بر سیره عملی حاج عماد مغنیه متمرکز شده است.

این مؤسسه بهتازگی اقدام به تهیه مستنداتی از زندگی حاج رضوان در زمان فعالیت‌های عملیاتی و داخل و خارج از حزب‌الله لبنان از دهه ۷۰ قرن گذشته میلادی تا زمان شهادتش در سال ۲۰۰۸ کرده است. مؤسسه مذکور همچنین مجموعه تصاویری را برای اولین بار از شهید مغنیه منتشر می کند.

این مؤسسه فرهنگی یک سایت اینترنتی رسمی مختص فرمانده جهادی حزب‌الله لبنان راماندازی کرده است. این سایت بخش‌های زندگی‌نامه و تصاویر و آثار شهید عماد مغنیه و تمامی تولیدات در زمینه وی در ابعاد تبلیغاتی و هنری را منتشر خواهد کرد.

آنچه در این مقاله از نظر شما خواهد گذشت، بخشی از تولیدات این مؤسسه در مورد شهید عماد مغنیه است که عمدتاً برای اولین بار مطرح شده است:

«**خمینیون چه کسانی بودند؟**

عماد مغنیه در منطقه‌ای بزرگ شد که همواره از تجاوزهای مستمر اسرائیلی‌ها رنج می‌برد، آغاز جوانی مغنیه همراه با آغاز جنگی داخلی در لبنان بود ، وی تحولات سیاسی روزمره کشور را به خوبی دنبال می‌کرد. شیخ مالک وهبی دوست عماد مغنیه می‌گوید در حالی که آنها ده سال سن داشتند، عماد مغنیه سعی می‌کرد با احزاب و تحركات سیاسی و اسلامی آشنا شود. هنگامی که وی موضوعی را می‌دید که خوشش نمی‌آمد، مداخله می کرد و بحث می کرد. او ۱۶ ساله بود که به جنبش فتح پیوست و موفق شد با وجود سن کم فردی تأثیرگذار در این جنبش شود. در اوایل دهه ۸۰ مغنیه به جنبش اسلامی پیوست. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ و شهادت سید محمدباقر صدر در سال ۱۹۸۰ نقش تعیین کننده‌ای در این انتخاب داشت.وی به همراه تعدادی از دوستان و برادران خود در تأسیس جنبش جهاد اسلامی مشارکت کرد، چرا که به این اعتقاد رسیده بود که آنها باید قدرت دفاعی برای خود داشته باشند. این قدرت قرار بود در برابر اشغالگری و تجاوزهای اسرائیلی‌ها ایستادگی کند، به همین علت وی شخصاً به همراه برخی دوستان مؤسس این جنبش در درگیری‌های خنده شرکت داشت. به این ترتیب هسته‌های مقاومت اسلامی در لبنان شکل گرفت و هنگامی که امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران اعلام جهاد کرد، حزب‌الله لبنان یکی از عناصر حاضر و فعال در این عرصه بود.

در آن زمان جوانان حزب‌الله لبنان خمینیین خوانده می‌شدند. عماد به همراه برادرانش جهاد و فواد جزء این عناصر بودند. آنها همواره تحت تعقیب بودند، مادرشان روایت می‌کند که بارها به منزل آنها حمله شده بود، اما فرزندان آنها را در داخل منزل پیدا نکرده بودند. با وجود این تهدیدها حاج عماد در مراسم تشییع پیکر شهید جهاد در سال ۱۹۸۴ شرکت کرد، اما در مراسم تشییع پیکر شهید فواد در سال ۱۹۹۴ حاضر نبود تا داست اسرائیلی‌ها به وی نرسد. وی چهار روز بعد از شهادت فواد به دیدار مادرش رفت و به او گفت: من می‌گفتمند که شما خیلی ناراحت شده‌اید؟ مادر پاسخ داد: قطعاً. این دومین فرزندم بود آ که شهید شد. عماد مغنیه گفت: اگر این عدد به سومین شماره برسد چه کار خواهیم کرد؟

سال‌ها سپری شد تا اینکه ام عماد خبر شهادت فرزند سوم را شنید، البته شهادت بدون دستاورد نبود، بلکه موفقیت‌های بزرگی را در خاطره تاریخ هک کرده بود.

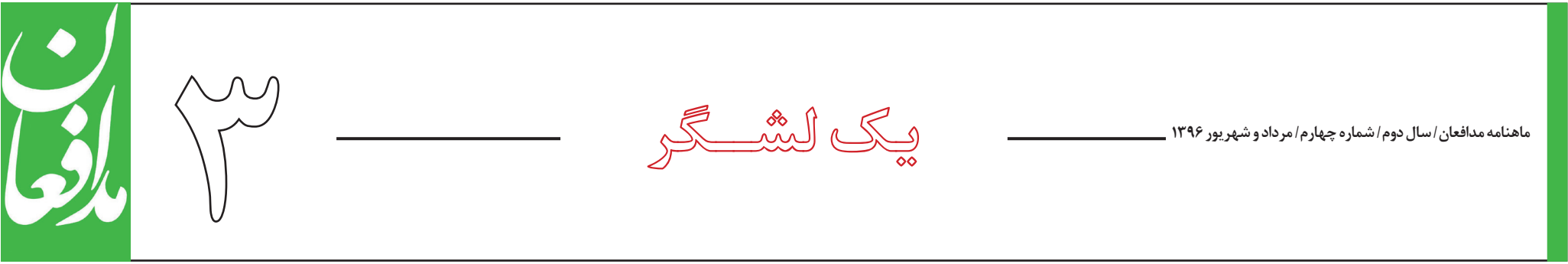
دستاوردهایی نظیر آزادسازی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ و پیروزی در جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶.

ام عماد می‌گوید که بعد از آزادسازی جنوب لبنان، عماد خانواده‌اش را به این منطقه آورد و مناطق مختلف عملیات‌ها را به آنها نشان می‌داد. مادرش گفت: تو چه ارتباطی با این مسائل داشتی؟ این مناطق را از کجا می‌شناسی ؟ با خنده گفت: آن‌ها مرا اینجا آوردند و در این مناطق چرخاندند و اینها را به من گفتند. وی به مادرش گفت که در اولین روزهای آزاد سازی جنوب لبنان وی از اولین کسانی بود که وارد نوار مرزی شد و به دوستانش گفت: بوی بادهای فلسطین می‌آید. بوی قدس می‌آید. وی در آن زمان اعتقاد داشت که امکان جدی برای نابودی اسرائیل وجود دارد ، چرا که مقاومت در مأموریت اول خود موفق شده بود. وی در آن زمان می‌دانست که اسرائیل این شکست را تحمل نخواهد کرد و به دنبال واکنش و پاسخ به این شکست خواهد بود.

«**حاج عماد و پیش‌بینی تحركات اسرائیلی‌ها**

قبل از آغاز جنگ ژوای ، حاج عماد تصویری از نحوه پیشرفت این جنگ در صورت آغاز آن داشت. شیخ نسیم قاسم معاون دبیر کل حزب‌الله لبنان گفت که وی این دیدگاه‌ها در جلسه شورای حزب‌الله مطرح کرده و پیشنهادات خود را در مورد آن ارائه داد. وی در این جلسه گفت: اسرائیل در ابتدا به سمت جلو حرکت خواهد کرد و عملیات زمینی را تاخیر خواهد انداخت، اما با وجود این ما راهکارهایی برای مقابله با این رویکرد داریم. وی راهکارهایش را نیز توضیح داد. وقتی که جنگ آغاز شد، مشخص شد که حاج رضوان در نحوه تفکر از دشمن پیشی داشته است، هر اندازه که جنگ ۳۳ روز پیش می‌رفت، همان راهکارهایی که حاج عماد ارائه کرده بود و نحوه تقابل با دشمن به همان صورت انجام شد. تمام آن چیزی که وی پیش بینی کرده بود بخشی از نقشه‌های برنامه‌ریزی شده و مسالئی بود که او راهکارهای مشخصی برای آن در نظر گرفته بود.

حاج رضوان توجه ویژه‌ای به نحوه تفکرات و برداشت مقامات اسرائیل از حوادث مختلف داشت. وی در موضوعات نظامی مقلد نبود، بلکه یک مبتکر بود. این چیزی بود که او را از سایر فرماندهان و کارشناسان نظامی متمایز می‌کند. وی می‌گفت: ما پیروز می‌شویم، چرا که ابتکار عمل را در دست داریم. وی در جنگ بر ضرورت ضربه زدن به مناطق دشمن تأکید داشت و معتقد بود که به آتش کشیدن جبهه داخلی رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی باعث پیروزی بزرگ مقاومت خواهد شد. رژیم صهیونیستی بانک اهداف گسترده ای از سامانه‌های موشک‌های استراتژیک حزب‌الله لبنان شامل موشک‌های میان برد و دوربرد در اختیار داشت، اما بعد از تحركات عملیات‌هایی که منجر به وقوع جنگ شد، مشخص شد که حاج عماد طرح ویژه‌ای برای حفظ اکثر توان موشکی مقاومت دارد. هنگامی که این موشک‌ها به سمت سرزمین‌های اشغالی شلیک می‌شد، او به کسی که در کنارتش بود می‌گفت: اسرائیل



ناگفته‌های خواندنی از حاج رضوان؛

شهید مغنیه در چه حالتی به شهادت رسید؟/ خمینیون چه کسانی بودند؟/ حاج عماد برای فلسطین چه کرد؟



در جلسات حاضر می‌شد اما به محض ورود به این جلسه با لبخندی که بر لب داشت، قلب شرکت‌کنندگان را تسخیر می کرد و کسی نمی توانست به او اعتراض کند! وقتی که انفجار انجام شد، سردار پاکپور اولین کسی بود که خود را به عماد مغنیه رساند. او در حالت سجده به شهادت رسیده بود.

شهید مغنیه در مورد خود می‌گفت: این خیانت است که من از مرگ بترسم در حالی که برادران خود را به تکالیف جهادی فرامی‌خوانم؛ آن هم در شرایطی که مطمئن هستم برخی از آنها به شهادت خواهند رسید. ضعیف‌ترین سطح ایمان این است که چیزی را که برای آن‌ها می‌پسندم، برای خودم نیز بیسندم.

آزادسازی اسرا و زندان‌های اسرائیلی یکی از مسایلی مهم مورد توجه عماد مغنیه بود. حاج وفیق صفا مسئول کمیته ارتباط و هماهنگی‌های حزب‌الله لبنان تأکید می‌کند که وی در دوره قبل از آزادسازی جنوب لبنان فعالیت‌های زیادی را برای اجرای عملیات اسارت نظامیان اسرائیلی انجام داد تا ما بتوانیم این اسرا را با اسرای لبنانی و فلسطینی و عرب مبادله کنیم. افراد بسیاری بدون موفقیت در این عملیات‌ها به شهادت رسیدند. بعد از آزادسازی جنوب لبنان نیز این تلاش‌ها ادامه پیدا کرد اما در نهایت عملیات اسارت گرفتن نظامیان اسرائیلی در مزارع شبعا موفقیت‌آمیز بود. در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ مذاکرات سختی بین حزب‌الله و اسرائیل از طریق میانه‌ی آلمانی برای انجام تبادل اسرا دنبال می‌شد. حاج عماد یکی از مقاماتی بود که عملیات مذاکره را دنبال می‌کرد. همچنین پرونده "ران آزاد" خلیاب اسرائیلی توجه ویژه وی را به خود معطوف کرده بود ، چرا که فرصتی برای آزادسازی اسرا فراهم می‌کرد. وی تیم ویژه‌ای را برای جستجوی آراد تشکیل داده و بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ اترات او را دنبال کردند. وی به برخی سرخ‌ها در این رابطه از جمله برخی لوازم او نظیر چتر یا سلاح و لباس‌هایش دست پیدا کرد. اینها لوازم بسیار ساده‌ای بود که مقاومت حتی از طریق آنها به مذاکرات ادامه داد.

وفیق صفا می‌گوید: بعد از انجام عملیات اسارت نظامیان اسرائیلی در سال ۲۰۰۶ با پایان جنگ، و در مذاکرات برای انجام تبادل اسرا حاج عماد حاضر بود، اما کسی از تیم مقابل او نمی‌دید. گاهی اوقات وی حضور جسمی در این نشست‌ها نداشت، اما در سایه و در مکانی مناسب‌تر مذاکرات را دنبال می‌کرد. شهادت حاج عماد در فوریه انجام تبادل اسرا را چند ماه به تعویق انداخت، اما این عملیات در نهایت با عنوان عملیات رضوان انجام شد.

سفر عماد مغنیه به غزه

مغنیه فلسطین را خوب می‌شناخت و فلسطینی‌ها نیز او را. هنگامی که در جنبش آزاد سازی فلسطین در بیروت بود، فرزند انقلاب آنها بود و فرزند نیروهای ۱۷. وی بعد از خروج از این سازمان نیز همچنان با یاسر عرفات و سایر گروه‌های فلسطینی ارتباط داشت. وی در روند انتقال تجربه مقاومت لبنان به فلسطینی‌ها فعالیت می‌کند. او در انتفاضه سال ۲۰۰۰ و در جنگ‌های غزه نیز حاضر بود.

گفته می‌شود که شهید عماد مغنیه پس از آزادسازی غزه از طریق یکی از تونل‌های موجود بین رفح و غزه به این منطقه رفته است. روایت کنندگان این اتفاق می‌گویند که وی با فرماندهان مقاومت در نوار غزه دیدار کرده و از کارگاه‌های تولید موشک و نحوه کمین‌های آن‌ها اطلاع پیدا کرده است. حاج رضوان با عناصر فعال در حفر تونل‌ها دیدار داشته است. شهید احمد الجعبري، معاون فرمانده کل گردان‌های شهید عزالدین

قسام، شاخه نظامی جنبش مقاومت حماس راهنمای عماد مغنیه در این سفر بوده است.

جزئیاتی نیز از این سفر ذکر شده است، بیشتر مقامات حماس این سفر را تکذیب نکرده، بلکه آن را تأیید می‌کنند. یکی از این فرماندهان می‌گوید: حاج رضوان جرئت و جسارت زیادی برای انجام هر کاری داشت. روزی فرا خواهد رسید که دنیا بداند او برای فلسطین چه کارها کرد. دنیا باید این موضوع را بداند. فرماندهان گروه‌های فلسطینی که با مغنیه نزدیک بودند، به خود از نقش او در جنگ‌هایی که مقاومت بر ضد دشمن اسرائیلی در نوار غزه وارد شده بود، اطلاع داشتند، آن‌ها می‌دانند که افکار و تجربه‌های او در پیروزی‌های مقاومت به کمک آن‌ها می‌آمد. حاج رضوان مناسبات خود با فلسطین را به گروه‌های فلسطینی منحصر نکرد، بلکه حتی با جنبش فتح نیز که روزگاری در جوانی عضو آن بود، ارتباط خود را قطع نکرده بود.

چند هفته بعد از آزادسازی جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰، یاسر عرفات نامه‌ای را از طریق مقامات مقاومت برای عماد مغنیه فرستاد و از انگیزه خود برای آغاز انتفاضه دوم خبر داد. هنگامی که آریل شارون نخست وزیر رژیم صهیونیستی در سپتامبر سال ۲۰۰۰، اقدام به هتک حرمت مسجدالاقصی کرد، شراره‌های آغاز انتفاضه الاقصی شعله‌ور شد. حاج رضوان تیم ویژه‌ای را در داخل حزب‌الله با مأموریت پشتیبانی تبلیغاتی و فرهنگی و نظامی از انتفاضه الاقصی تشکیل داده بود. وی شخصاً در جشنواره‌ها و نشست‌های مختلف با مقامات گروه‌های فلسطینی برای بررسی راهکارهای توسعه انتفاضه شرکت می‌کرد. در ابعاد نظامی نیز وی تلاش می‌کرد تمام نیازمندی‌های نیروهای مقاومت در فلسطین را برای آنها ارسال کند. وی در ابتدا سی‌دی‌هایی را برای آن‌ها فرستاد که نحوه تولید بمب از مواد ابتدایی را آموزش می‌داد. در ادامه این روند انتقال سلاح‌های سبک از طریق دریا توسعه پیدا کرد تا اینکه نهایتاً راهی دریایی بین سینا و غزه ایجاد شده بود که محموله‌های سلاح را در مناطق خاصی تحویل داده و به سواحل غزه منتقل می‌کرد.

با ادامه انتفاضه و توسعه آن، شهید مغنیه روند تجهیز گروه‌های مقاومت را افزایش داد. به این ترتیب کشتی‌هایی برای قاچاق سلاح به صورت شبانه‌روزی از طریق خطوط معروف ایران – سودان – مصر و غزه فعالیت می‌کرد. در سال ۲۰۰۲ گشتی دشمن صهیونیستی کشتی کارینA را که مغنیه از طریق آن سلاح‌های سنگین را به غزه می‌فرستاد، توقیف کرد. سلاح‌هایی که اگر به غزه می‌رسید، روند انتفاضه را تغییر می‌داد. حاج رضوان در زمان انتفاضه دوم بیشترین توجه خود را به جنبش فتح معطف کرده بود. نیروهای مقاومت عملیات متعددی را در طول مرزهای فلسطین اشغالی انجام دادند. تحقیقات در مورد عملیات‌های مختلف از جمله عملیات جهاد اسلامی در شهرک صهیونیست‌نشین شلومی در الحلیل نشان می‌داد که حزب‌الله لبنان تسهیلات لازم برای این عملیات را فراهم کرده است.

مغنیه در کنار اقدامات نظامی، در ابعاد تبلیغاتی و هنری نیز همراه با انتفاضه دوم بود. کسانی که او را می‌شناسند می‌گویند که او آرشیوی از سروده‌های قدیمی انقلابی فلسطین را تهیه کرده و از شبکه المنار خواست تا آن‌ها را پخش کند. وی شخصاً در تولید و پخش این مجموعه حضور داشت. تعداد کمی از فرماندهان گردان‌های القسام از ماهیت واقعی مغنیه اطلاع داشتند، اما هیچ کسی این اطلاعات را آشکار نمی‌کرد. یکی از این افراد می‌گویند: یک بار فردی به نزد من آمد که چهره کلی اش شبیه به یکی از عکس‌های قدیمی مغنیه بود. او را شناختم، اما نگفتم که او را شناخته‌ام. آنها به یاد می‌آورند که در جریان سفرهای آنها به لبنان با سوریه، مغنیه سرودهای انقلابی فلسطینی را گوش می‌کرد. وی توجه زیادی به فلسطین داشت و تلاش می‌کرد نیازمندی‌های مقاومت غزه را فراهم کند. نیروهای مقاومت غزه وقتی کلمه "خلاصی" [تمام شد] به عنوان تکیه کلام حاج عماد را می‌شنیدند، می‌دانستند که مقادیر مورد نظر از سلاح برای آنها تأمین شده است. یکی از این فرماندهان می‌گفت: در جریان دیدارها با مقادیر مشخصی سلاح درخواست می‌کردیم، اما با کمال تعجب می‌دیدیم که حاج عماد سلاح‌های بیشتری را به ما تحویل می‌داد.

رمضان عبدالله شلح، دبیرکل جنبش جهاد اسلامی در گفتگو با مؤسسه قاف در مورد شهید مغنیه می‌گوید: وقتی که می‌خواهم از مغنیه سخن می‌گویند، به عنوان یک تحلیلگر یا ناظری که از دور مسائل را نگاه می‌کند، عمل نمی‌کنم، بلکه به عنوان یک دوست از او سخن می‌گویم. او انسان ویژه‌ای بود که من سالیان طولانی او را می‌شناختم و روابط دوستانه و مستحکمی با او داشتم.

وی می‌افزاید: هنگامی که کشورهای عربی راه سازش با دشمن اسرائیلی را در پیش گرفته و تصمیم گرفتند که از پتانسیل عربی برای مبارزه با اسرائیل استفاده نکنند، خلأ گسترده‌ای در منطقه و روند درگیری‌های استراتژیک و تاریخی و موجودیتی با دشمن صهیونیستی ایجاد شد. هیچ کس تصور نمی‌کرد که مقاومت بتواند خلأ به این اندازه را پر کند. حاج عماد و برادرانش و پروژه مقاومت موفق شدند با شایستگی این خلأ را پر کنند، چرا که مسئله موجود مسئله امکانات و آموزش و سلاح نبود، بلکه مسئله ایمان و دیدگاهی بود که این پروژه در اختیار داشت. وی از معدود افرادی بود که اعتقاد داشت درگیری با دشمن اسرائیلی ارتباطی با موازنه قدرت ندارد. از نظر او مهم این بود که یک حق اشغال شده و اشغالگری به موجودیت رسیده است. به هر حال وی مواضع عملیاتی خود را این‌گونه تشریح می‌کرد: این ما هستیم که موازنه‌ها را می‌سازیم و آن را اصلاح می‌کنیم و به علت اختلال موازنه‌ها از مسیر خود خارج نمی‌شویم.

شلح، حاج عماد را خالق پیروزی‌های میدانی برای مقاومت و امت اسلام می‌داند و می‌گوید وی از کسانی است که با قدرت در این پیروزی‌ها سهیم بوده و نقش داشته است تا آمادگی کنونی ایجاد شود. اوچ قدرت پروژه صهیونیستی در منطقه، پیروزی رژیم اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بود. در آن زمان این دیدگاه وجود داشت که اسرائیل از همه قوی‌تر است و ارتشی در اختیار دارد که شکست‌ناپذیر است، اما هنگامی که پیروزی سال ۲۰۰۰ در لبنان محقق شد، دیدیم که ارتش شکست‌ناپذیر چگونه مانند موش‌های ترسو در برابر نیروهای عماد مغنیه فراری شده بودند، ما در آن زمان متوجه شدیم که دوره جدیدی در منطقه آغاز شده است. هنگامی که انتفاضه الاقصی آغاز شد، پیروزی سال ۲۰۰۰ در اوج نتیجه بخشی خود بود، شارون در آن زمان سخن مشهور خود را مطرح کرد و گفت: این موضوع نشان می‌دهد که جنگ آتش ۱۹۴۸ هنوز خاموش نشده است. تمام توافقات سازشی که آن‌ها امضا می‌کردند برای از بین بردن آرمان فلسطین بود، اما شارون در زمان پیروزی نیروهای عماد مغنیه در مقاومت در سال ۲۰۰۰ و آغاز انتفاضه فلسطین گفت: ما به آغاز درگیری‌ها بازگشته‌ایم. درگیری‌ها بار دیگر در منطقه آغاز شده، اما این بار هم، مبنای و پایه‌های جدیدی را داشت که حاج عماد و برادرانش در فلسطین و لبنان ترسیم کرده بودند. به این ترتیب است که می‌گوییم عماد مغنیه تهیه‌کننده تاریخ جدید در منطقه بود.

هنگامی که انتفاضه الاقصی آغاز شد، شهید مغنیه نقش مؤثری در کمک‌رسانی به مقاومت فلسطین با سلاح و تجربه و اطلاعات داشت. وی

اولین کسی بود که ایده وارد کردن سلاح از خارج فلسطین به نوار غزه را مطرح کرد. روندی که به صورت یک تجربه با ارسال سلاح‌های سبک آغاز شد و در ادامه کار به جایی رسید که موشک‌های دوربرد به غزه منتقل می‌شد. ارسال سلاح به نوار غزه حتی بعد از شهادت حاج عماد ادامه پیدا کرد. وی مقاومت فلسطین را به عنوان رقیبی برای مقاومت لبنان نمی‌دانست، بلکه شریکی برای آن و در جهت تکمیل مأموریت آن می‌دانست.

مناسبات وی با تمامی گروه‌های فلسطینی از مناسبات برخی از این گروه‌ها با یکدیگر بهتر و قوی‌تر بود. نمونه‌ای که این فرمانده شهید در ارتباط با مقاومت فلسطین نشان داد، در تاریخ منطقه بی‌سابقه بود. وی از تمام امکاناتی که در اختیار داشت برای انتقال تجربه مقاومت استفاده می‌کرد و در این مسیر ویژگی‌های مربوط به هر عرصه را رعایت می‌نمود. ایده وی ایجاد منظومه‌ای بازدارنده بود: «هنگامی که می‌خواهی به من ضربه بزنی من به تو اجازه نمی‌دهم این کار را مانند یک تفریح انجام دهی.» مقاومت این نظریه را با قدرت دشمن صهیونیستی گرفتار آن شده بود، مشخص بود، ما در برابر معادله معادله امروز مستحکم شده و برای همه روشن شده است. همین معادله در مورد ما در نوار غزه نیز تکرار شد.

در زمان عقب‌نشینی دشمن صهیونیستی از غزه در سال ۲۰۰۵ و برچیده شدن شهرک‌های صهیونیست‌نشین، ما آغاز منظومه‌ای بازدارنده براساس امکانات خود را در دستور کار قرار دادیم. نقش حاج عماد و در انتقال تجربه و دانش خود و تأکید او بر نیاز نوار غزه به طرحی دفاعی برجسته بود. وی تأکید داشت که مقاومت غزه باید از حد مین‌های دست ساز و کلانشینگ بالاتر رود. وی می‌گفت ما باید منظومه ای بازدارنده در اختیار داشته باشیم که دشمن اسرائیلی بعد از آن احساس کند به صورت مجانی و تفریحی نمی‌تواند غزه را اشغال کند.

رد پای حاج عماد در تمامی دستاوردهای جنگ اخیر غزه و موشک باران تل‌آویو و عملکرد ویژه گروه‌های مقاومت فلسطین و حالتی که دشمن صهیونیستی گرفتار آن شده بود، مشخص بود. ما در برابر معادله ای جدید قرار گرفتیم. عماد مغنیه مرحله‌ای جدید را آغاز کرد که در آن مهم نبود اسرائیل چه می‌گوید یا چه می‌کند، بلکه مهم این بود که مقاومت چه می‌گوید و چه می‌کند. نام عماد مغنیه همچنان به صورت یک شیخ صهیونیست‌ها را در همه جا تعقیب خواهد کرد و درگیری و جنگ فراگیر با دشمن اسرائیلی همچنان ادامه خواهد داشت.

زمان زیادی صرف طراحی حمله به لبنان کرده بودند، ریز و درشت را هم به خیال خودشان در محاسبه آورده بودند. از انبار‌های مهمات حزب‌الله تا پناهگاه‌های مجاهدان را بر برنامه‌شان دیده بودند و حتی تأسیسات زیربنایی و حیاتی کشور لبنان را، بمب‌ها و موشک‌های آمریکایی و اسرائیلی هم که آمادهٔ شلیک بودند، اما همان غفلتی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حرفش را زده بودند، حسابی کار دستشان داد؛ غفلت از صبر یک ملت و از بازوان ستر مبارومت

یازده سال از آن زمان می گذرد، شاید تجربه تلخ شکست همه کشورهای عربی در مقابل صهیونیست‌ها تحلیل گران را به این نتیجه رسانده بود که وقتی تمام کشورهای عربی در مقابل اسرائیل شکست خوردند یقیناً چندصد جوان لبنانی نمی توانند در مقابل ارتش چهارم دنیا ایستادگی کنند!

فقط ۳۳ روز زمان لازم بود تا اشتباه بودن این تحلیل و هیمنه پوشالی صهیونیست‌ها در هم شکند و تلافی شکست ناپذیری دلارهای آمریکایی فرو ریزد، ماجرای که هر بار می توان از زاویه متفاوت به آن نگریست و درس‌های بسیاری از آن گرفت. جنگی که تحلیل گران غربی از آن به عنوان جنگ ایران و آمریکا یاد کردند، جنگی که همه محاسبات مادی را بار دیگر بهم ریخت.

به همین مناسبت مطلب زیر که مربوط به دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری است و حاوی نکات مهمی می باشد در اختیار مخاطبان قرار داده شده است.

«**الوعد الصادق**»

اسرائیل به هشداری دبیرکل حزب‌الله اعتنا نمی‌کرد، سید حسن نصرالله گفته بود اسرای لبنانی را آزاد کنند، اما گوششان بدهکار نشد. دست‌آخر حزب‌الله مجبور شد اقدام متقابل کند و اسیر بگیرد. حزب‌الله عملیات «الوعد الصادق» را انجام داد که موفق هم بود و برای مقاومت خیر به همراه داشت، ولی انگار خیر بزرگ‌تری هم در راه بود.

الوعد الصادق بهنام‌های شد برای اسرائیل که به لبنان حمله کند؛ حمله‌ای که ربطی به ماجراهای اخیر هم نداشت و قسمتی از یک برنامه‌ی بزرگ بود که حالا تنها زودتر اجرایش می‌کردند. ولی امر مسلمین کمی بعدتر از وقوع این حمله در پیامی به این مسئله اشاره کردند: «روز برای همه روشن شده است که تهاجم به لبنان نقشه‌ای از پیش طراحی شده و اقدامی آمریکایی صهیونیستی به عنوان گامی اساسی در راه تسلط بر خاورمیانه و جهان اسلام بوده است.»

اسرائیل و آمریکا و دولت‌های غربی که باب جنگ را باز دیده بودند، برای فرار از فشار ملت‌های دنیا، در صحبت‌هاشان حزب‌الله را تهدیدی برای مردم منطقه شمرند و مسلح بودن آن را خطری بزرگ خواندند، اما پاسخ ولی امر مسلمین به شاتاز تبلیغاتی خلع سلاح حزب‌الله در روزهای آغازین تجاوز این‌چنین بود: «این اتفاق هیچ‌گاه نخواهد افتاد، زیرا مردم لبنان قدرشناس حزب‌الله هستند و می‌دانند که بازوان توانمند و مقتدر مقاومت اسلامی است که در مقابل صهیونیست‌ها ایستاده و موجب شده است خواب آشفته‌ی آنان برای تسلط بر لبنان تعبیر نشود.» (دیدار با مداحان؛ ۱۳۸۵/۴/۲۵)

«**پایشان در گل ماند**»

همه می‌دانستند که دعو نه بر سر لبنان بود و نه اسرا، که پای خاورمیانه در میان بود. به قول رهبر انقلاب: «دشمن به‌غفل پنداشته بود که با حمله به لبنان ضعیف‌ترین حلقه‌ی کشورهای منطقه را هدف قرار، می‌دهد و طرح وهم‌آلود خاورمیانه‌ی دلخواه خود را کلید می‌زند.» ولی این طرح و برنامه یک «لای» بزرگ داشت: «دشمن، یعنی آمریکا- اسرائیل، از صبر و هوشمندی و دلاوری ملت لبنان غافل بود. از توانایی بازوان ستر لبنان غافل بود.» (پیام تبریک به مناسبت پیروزی مقاومت لبنان)

زمان زیادی صرف طراحی حمله به لبنان کرده بودند، ریز و درشت را هم به خیال خودشان در محاسبه آورده بودند. از انبار‌های مهمات حزب‌الله تا پناهگاه‌های مجاهدان را بر برنامه‌شان دیده بودند و حتی تأسیسات زیربنایی و حیاتی کشور لبنان را، بمب‌ها و موشک‌های آمریکایی و اسرائیلی هم که آمادهٔ شلیک بودند، اما همان غفلتی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حرفش را زده بودند، حسابی کار دستشان داد؛ غفلت از صبر یک ملت و از بازوان ستر مبارومت.

طلوع رویش‌ها

دهه هفتادی‌ها



تا اسم دهه هفتادی‌ها می‌آید همه یاد شاخ‌های اینستاگرام می‌افتند و کسی گوشه ذهنش هم فکر نمی‌کند که شاید بعضی از این دهه هفتادی‌ها در آن سوی مرزها برای زنده نگه داشتن اسلام در حال دفاع و جنگیدن هستند.

آری دهه هفتادی‌ها در حال جنگیدن هستند.

رهبر معظم انقلاب می‌گویند: «خرمشرها در پیش است؛ آن روزهای دفاع مقدس هم همان دهه چهل و پنجاه‌یی‌ها نقش دهه هفتادی‌های این دوره را بازی می‌کردند و در جبهه‌های حق علیه باطل از مرز و بوم کشور با خون خود دفاع می‌کردند.

شهیدان عباس دانشگر، احمد مکیان، محمدرضا دهقان، محمد امین کریمیان، مصطفی موسوی، جهاد مغنیه، سعید مسلمی، علا حسن نجمه، احمد مشلب، حسین معز غلامی، سعید بیاضی‌زاده، سجاد زربجی، سید محمدحسین میرووستی، امیر علی محمدیان، محسن حججی و… از دهه هفتادی‌های ناب روزگار بودند؛ دهه هفتادی‌هایی که روی همه را سفید کردند و شاخص‌تر نشان شهید «محسن حججی» نام گرفت.

۴

بدون مرز

مروری بر مواضع رهبر انقلاب در پیروزی جنگ ۳۳روزه

به مناسبت یازدهمین سالگرد پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳روزه

روایتی از زانو زدن چهارمین ارتش مجهز دنیا در مقابل کمتر از هزار نیروی حزب‌الله

کار آن جوری که می‌خواستند پیش نرفت، پایشان در گل ماند. بعد هم مثل بیشتر اوقاتی که عرصه به آنها تنگ می‌شود، با چراغ سبز و حمایت آمریکا دست به وحشی‌گری زدند و مصیبت‌هایی مانند فاجعه‌ی قانا را پیش آوردند. صهیونیست‌ها در سایهٔ حقوق بشر آمریکایی، زن و مرد و کودک را در قانا به خاک و خون کشیدند. با این حال از دیوار صدا درآمد، ولی از طبع نازک کاخ سفید نه، انگار دنیا یک بام داشت، ولی هواایش خیلی بیشتر از دو تا بود.

بیست روز از حمله‌ی صهیونیست‌ها به لبنان گذشته بود که فاجعه‌ی قانا را رقم زدند؛ فاجعه‌ای که عمق آن، پیام ولی‌امر مسلمین را در پی‌داشت: «آن کودکان معصوم، آن تن‌های ضعیف و رنجور، آن دل‌های وحشت‌زده و کوچک به چه گناهی کشته شدند؟ دل آتش‌گرفته‌ی مادران و پدران آنان چرا باید به دست صهیونیست‌های خونخوار و حامیان مست و مغرور آمریکایی این چنین کباب می‌شد؟ بیست روز بمباران بی‌وقفه‌ی لبنان، بیست روز جنایت در حجم انبوه، ویران‌سازی یک کشور و قتل عام غیر نظامیان در آن و فاجعه‌ای همچون کشتار قانا از کدام پشتوانه‌ی منطقی و استدلال برخوردار است که دنیای مدعی تمدن و سازمان ملل و دولت‌ها و سازمان‌های مدعی حقوق بشر این‌گونه در برابر آن خونسرد و بی‌تفاوتند؟ […] آنچه در لبنان اتفاق افتاد، حقوق بشر آمریکایی را برای همه معنا کرد و خاورمیانه‌ای را که دولت آمریکا در پی آن است، نشان داد.»

«**چهارمین ارتش مجهز دنیا!**»

در آن پیام رهبر انقلاب اسلامی از «گرگ وحشی صهیونیزم» هم گفتند و این‌که تنها راه مقابله با آن، «مقاومت فداکارانه» است؛ کاری که جوانان لبنانی خوب بلد بودند، جوانانی که ایشان در تعریف از آنها گفته بود: «مشت پولادین جوانان مؤمن و شجاع و مظلوم لبنانی اکنون بر چهره‌ی زشت متجاوزان فرود آمده و شیشه‌ی غرور مستانه‌ی آنان را شکسته است.»

مقاومت فداکارانه‌ای که آن روزها تنها حرفش نبود و جوانان حزب‌الله نمایشگاهی از آن به راه اندخته بودند، آن‌قدر مهم شد که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌اش بگویند: «اگر لبنان تسلیم تجاوز اسرائیل و آمریکا می‌شد و اگر جوانان مجاهد حزب‌الله و مردم مظلوم جنوب رنج این دفاع مقدس را به جان نمی‌خریدند، محنتی بلندمدت و دلتی روزافزون همه‌ی ملت لبنان را تهدید می‌کرد و ادامه‌ی این روند تهاجمی، تمام این منطقه را در بر می‌گرفت. امروز حزب‌الله خط مقدم دفاع از امت اسلامی و همه‌ی ملت‌های این منطقه است.»

ماشین جنگی صهیونیست‌ها برای خودش پز زیادی داشت و با حمایت‌های مادی و معنوی آمریکایی، کلی سر و صدا به راه انداخته بود. تا آن روز هم در بیشتر موارد مایه‌ی قوت قلب اشغالگران بود، چرخ روزگار را رساندشان به سرزمین مقاومت و مجاهدان حزب‌الله و به قول رهبر انقلاب این ارتش مفتضح شد: «قوام این دولت هم به ارتش آن است، ارتش باید مورد اعتماد مردمش باشد. آن‌چه در این حادثه مفتضح شد، ارتش اسرائیل بود که دولت و تسکیلات و همه‌ی روحیات ملی آنها وابسته‌ی به آن است. این ارتش پا در گل ماند و از یک گروه غیر نظامی با امکانات بسیار محدود و کم شکست خورد. لذا تکان شدید است.» (خطبه‌های نماز جمعه؛ ۱۳۸۵/۷/۲۱)

چهارمین ارتش مجهز دنیا با چندین هزار نفر نیروی سر تا پا مسلح، پشتیبانی آمریکا و باقی دار و دست‌هاش، با جیب‌های پر از دلار و با تجهیزات فوق پیشرفته، ۳۳ روز تمام از هیچ جنایتی مضایقه نکردند. آمده بودند به جنگ کمتر از هزار جوان مجاهد که سلاح‌شان ایمان بود. دست آخر اما هیچ‌کدام از اهداف از پیش تعیین شده‌شان که محقق نشد هیچ، اهل و لمطراق ارتش‌شان هم دود شد و رفت هوا. از لحاظ نظامی و سیاسی این یعنی یک شکست و بی‌آبرویی کامل.

«**برتری نظامی به هواپیما و ناو و تانک نیست**

اما دلایل این پیروزی از نظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای چه بود؟ «جهاد دلاورانه و مظلومانه‌ی شما که نصرت الهی را به شما ارزانی داشت، بار دیگر ثابت کرد که سلاح‌های مدرن و مرکب‌ار در برابر ایمان و صبر و اخلاص، ناکارآمد است و ملتی که ایمان و جهاد دارد، مغلوب سيطرة قدرت‌های مستگرم نمی‌شود. پیروزی شما پیروزی اسلام بود.

شما توانستید به حول و قوه‌ی الهی ثابت کنید که برتری نظامی، به ابزار و سلاح و هواپیما و ناو و تانک نیست؛ به قدرت ایمان و جهاد و فداکاری همراه با عقل و تدبیر است […] آجهد مظلومانه‌ی شما دشمن را افشا کرد و چهره‌ی حقیقی او را به نمایش گذاشت. کشتار بیرحمانه‌ی مردم غیر نظامی، به خاک و خون کشیدن کودکان بی‌گناه و زنان بی‌دفاع، حادثه‌ی قانا و نظائر متعدد آن، ویران‌سازی هزاران خانه و کاشانه و آواره کردن هزاران خانواده، نابود کردن زیرساخت‌های بخش مهمی از لبنان و فجایعی از این قبیل، چهره‌ی حقیقی زمامداران آمریکا و برخی دولت‌های اروپایی را در کنار چهره‌ی کریه و مغرور رژیم صهیونیستی به همه نشان داد.»

جنگ به پایان رسیده بود و حتماً دشمن پس از این شکست تلخ و سخت، بی‌کار نمی‌نشت. از طرفی حزب‌الله نباید در سرمستی پیروزی، از دشمنان همیشگی مقاومت غافل می‌شد. حتماً توطئه‌ها در راه بود و «ولی‌امر» این‌گونه انداز و بشارت داد: «دشمن اکنون در صدد برپیدن این بازاری توانا و کارآمد است، در صدد ایجاد اختلاف میان سیستمداران است. در صدد پاشیدن ویروس بی‌صبری و تردید در مردم است. همه باید در برابر این

محسن خججی متولد ۱۳۷۱ خورشیدی در نجف‌آباد اسفهان است؛ از نیروهای ایرانی مدافع حرم بود که در مرداد ۱۳۹۶در عملیاتی مستشاری در منطقه التثف (منطقه مرزی بین سوریه و عراق) به دست نیروهای داعش به اسارت درآمد و پس از دو روز به شهادت رسید؛ نیروهای منحوس داعش سر از تن وی جدا کردند و بار دیگر چهره خبیثشان را به عالم نشان دادند.

حضرت آیتالله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در واکنش به شهادت این دهه هفتادی فرمودند:

«همین حججی عزیز در دنیایی که روزنه‌های اغواگر صوتی و تصویری فراوانی وجود دارد، چنین درخشید و خوانود او را هم‌چون حجتی در مقابل چشم همگان قرار داد.»

یادمان نرود که این جوانان هم از لذت‌های دنیوی استفاده می‌کردند و به قول حمید دودآبادی رزمنده جانباز و نویسنده کتاب‌های دفاع مقدس: «این جوانان خیلی زرت‌گرت از ما بودند؛ اینها اول «جهاد اکبر» کردند و بعد به دنبال «جهاد اصغر» رفتند در صورتی که ما در آن سال‌ها فکر می‌کردیم باید اول «جهاد اصغر» کنیم و بعد «جهاد اکبر»» این جانباز دفاع مقدس با اشاره به خصوصیات جوانان دهه هفتاد به ویژه شهیدان این دهه گفت: «این جوانان در رکاب علی(ع) می‌جنگند، اینها در اوج عشق و زیبایی درست لحظه‌ای که تازه از دواج کردند و نهایتاً یک فرزند یکی دو ساله دارند به بلوغ فکری کامل رسیده و می‌روند دنبال لذت بیشتر و عمیق‌تر.»

نویسنده کتاب «دیدم که جانم می‌رود» خاطرنشان کرد: «همین کتاب‌های دفاع مقدس، سفرهای راهیان نور و روایات خالصی که از سال‌های جنگ برای این جوانان بیان شده است، آنها را تشنه جهاد و نبرد کرده است، برای همین است که رهبر معظم انقلاب هم بر سفرهای راهیان نور تاکید کرد؛ این چرا که این نسل و نسل گذشته را بهم پیوند می‌دهند و نمرایش می‌شود شهید محسن حججی.»

دودآبادی با اشاره به شباهت اعزام افراد در دوران دفاع مقدس و زمان فعلی گفت: «در دوران دفاع مقدس جوانان شانسنامه‌های خود را دستکاری می‌کردند تا بتوانند به جبهه‌ها بروند و در این زمان این جوانان حتی حاضرند تابعیت خودشان را تغییر دهند تا بتوانند از لشکرهای دیگر اعزام شوند؛ البته آن زمان رفتن به جبهه‌ها کمی راحت‌تر بود و الان شرایط اعزام خیلی سخت‌تر شده است، اما با این تفاسیل این جبهه‌ها حتی حاضرند هزینه سفر را هم از جیب خود پرداخت کنند و برای جنگیدن و دفاع از عقاید و کشورشان به جبهه بروند.»

این روزها به شهیدانی که برای دفاع از حرم آل الله در مرزهای سوریه و عراق به شهادت می‌رسند می‌گویند «شهید دفاع حرم» یا یکی از خانواده‌های همین شهدا که صحبت می‌کردم تاکید داشت که: «لفظ بهتری برای این شهیدان به کار ببرید: «محمدرضا»؛ همیشه برای هم‌زمانش که شهید شده بودند از لفظ «شهیدای مقاومت» استفاده می‌کرد.»

احمدرضا بیضایی برادر شهید محمدرضا بیضایی از خاطرات باردارش می‌گوید: از زمان‌هایی می‌گوید که

این جنگ‌ها در کشور به صورت رسمی علنی نشده بود و مسئولان برای اینکه مردم بهتر فداکاری‌های این شهیدان را درک کنند به شهیدان «مقاومت» می‌گفتند: «شهید مدافع حرم».

این برادر شهید می‌گوید: «هن برای شهادت محمدرضا حس مصیبت نداشتم و الان هم ندارم. محمدرضا یک‌سال قبل از شهادتش، «شهید» بود، من مدام با حس اینکه کنار یک شهید نشسته بودم و با وی حرف می‌زدم یا غذا می‌خوردم یک‌سال آخر را با برادرم بودم. برای همین وقتی شهید شد یکهو دیدم فقط جسمش از میان رفت.» بیضایی با اشاره به شهادت شهید محسن حججی می‌گوید: «وقتی خبر شهادت شهید «محسن حججی» را شنیدم خیلی غمم گرفت، چون روزهای قبل خبر اسارتش را شنیدم و از لحظه شنیدن خبر اسارتش مدام برای آزدایش دعا می‌کردم و زمانی که خبر شهید شدنش را شنیدم انگار که مصیبتی بر من وارد شده بود؛ خبر شهادت شهید «محسن حججی» مصیبت خیلی سنگینی برام بود.»

برادر شهید مقاومت «محمدرضا بیضایی» تصریح کرد: «تعداد زیادی شهید در دوران دفاع مقدس و قبل از آن داشتیم که نخب شدند اما آن زمان‌ها دشمنان ما این طور رسانه و تجهیزات نداشتند که به ما نشان دهند چه بلایی بر سر شهیدانمان می‌آورند. شاید ندانید که بعضی از پاسدارهای ما را «ضد انقلاب» در کردستان با وضع قبیعی نخب کرده بود؛ مثلاً با موزائیک یا چیزی که تیز نباشد سر از بدن پاسدارها جدا می‌کردند؛ کاش آن زمان که سر بیسمجعی

ماهنامه مدافعان/ سال دوم /شماره چهارم/ مرداد و شهریور ۱۳۹۶

ید واحد

حماسه‌تکاوران



محور اصلی دفاع ازخرمشهر به عهده تکاوران نیروی دریایی بود که با شجاعت تمام با وارد آوردن ضربات مهلکی بر پیکر ارتش متجاوز، نیروهای دشمن را از همان روزهای اول در محور شلمچه-نهر خین و پل‌نو زمینگیر کردند. پس از پیوستن گردان دانشجویان دانشگاه افسری نیروی زمینی، تکاوران پایگاه دریایی منجیل، یک گروهان تفنگدار دریایی از بوشهر و رزمندگان بسیجی در مدت ۲۴ روز با خلق زیباترین صحنه‌های ایثار و شهادت از حریم خرمشهر، شهری که نیروی دریایی در آن ریشه دارد، کوچه به کوچه و خانه به خانه دفاع کرده به‌گونه‌ای که موجب شگفتی و حیرت دشمنان شد. این مقاومت و پایداری در حالی صورت گرفت که به علت دشواری دسترسی به خرمشهر و محاصره زمینی جزیره آبادان، سخت‌ترین شرایط از لحاظ آمد و پشتیبانی در زمینه‌های مختلف وجود داشت.

در این روایتی، در مقابل هجوم وحشیانه دشمن سراپا مجهز به انواع سلاح‌های سبک و سنگین، جوانانی با حداقل تجهیزات جنگی به مقابله برخاستند. دفاع سرسختانه غیور مردان کشور در برابر هجوم زمینی و هوایی انبوهی از لشکریان مجهز به انواع جنگ‌افزارها و برخوردار از حمایت‌های بی‌درغ مادی و معنوی کشورهای عربی و غربی جزئی از تاریخ زرین این کشور و به عنوان برگ‌ی درخشان از درس اخلاق و ایثار برای جهانیان محسوب می‌شود.

این مدافعان تمام تلاش خود را برای توقف و کند کردن پیشروی سه تیپ ارتش عراق به کار بستند و با واردن آوردن تلفات سنگین به دشمن، مدت ۳۴ روز طرح صرف یکروزه خرمشهر را به تاخیر انداختند، گرچه با وجود این دلاورمردی‌ها، خرمشهر در ۴ آبان ۵۹ به تصرف رژیم بعث عراق درآمد، اما دلاورمردانی از همان جنس که نبرد ۳۴ روزه خرمشهر را رقم زده بودند، در سوم خرداد ۶۱ پرچم جمهوری اسامی ایران را بار دیگر بر فراز مسجد برافراشتند.

سوم خردادماه ۱۳۶۱ سالورز فتح خرمشهر در تاریخ جنگ ایران و عراق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خبر آزادی خرمشهر آن چنان شگفت‌آور بود که در سراسر مهن اسلامی را به وجد آورد. با اعلام خبر فتح خرمشهر مردم ایران پسان خانواده‌ای بزرگ که فرزند از دست رفته خود را بازیافته است اشکهای شادی و شفع خود را نثار روح شهدای حماسه‌آفرین صحنه‌های شوالنگیز این نبرد کردند.



برای پی بردن به عظمت این نبرد حماسی کافی است باینم که نیروهای متجاوز عراق پیش از نبرد سرنوشت ساز رزمندگان ما برای آزادی خرمشهر در اطلاعاتی‌ای به نیروهای خود دستور داده بودند که دفاع از خرمشهر را به منزله دفاع از بصره، بغداد و تمام شهرهای عراق محسوب دارند. همچنین تجهیزات و امکانات دفاعی دشمن در این منطقه نشان می‌داد که عراق خرمشهر را به عنوان نماد پیروزی خود در جنگ به حساب آورده و قصد داشته است به هر قیمت، این شهر را در تصرف نیروهای خویش نگهدارد. هنگامی که مرحله اول و دوم عملیات بیت‌المقدس به پایان رسید و رزمندگان ما دراطراف خرمشهر مستقر شدند، رادیوی رژیم بعثی، می‌کوشید در تبلیغات کاذب خود، حضور نیروهای عراق را در خرمشهر به رخ بکشد تا توجیهی برای ترمیم روحیه نیروهای شکست خورده و رو به هزیمت عراق باشد.

فتح خرمشهر در زمانی کمتر از ۲۴ ساعت، موجب شد که بخش قابل توجهی از نیروهای مهاجم عراقی به اسارت نیروهای جمهوری اسلامی ایران درآیند؛نبرد بزرگ، سرنوشت‌ساز و غرورآفرین بیت المقدس که برای رهاسازی خرمشهر از سلطه نیروهای مهاجم عراقی انجام شد، از دهم اردیبهشت ماه تا چهارم خرداد ما ۱۳۶۱ به طول انجامید.

این نبرد حماسی علاوه بر پایان بخشیدن به ۱۹ ماه اشغال بخشی از حساس‌ترین مناطق خوزستان و آزادسازی خرمشهر، ضربهای سهمگین و کم‌رشکن به توان رزمی و جنگ طلبی‌های دشمن مهاجم وارد ساخت. عملیات بیت‌المقدس به عنوان برجسته‌ترین عملیات پدافندی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در تاریخ نظامی ۸ سال دفاع مقدس ثبت شده است. اگر امروز در هر شهر و روستا به گلزار شهیدان گذر کنیم و تاریخ نقش بسته بر سنگرها را مرور کنیم خواهیم دید که مجموعه شهیدان سوم خرداد ۱۳۶۱ الگویی کوچک از ملت مقاوم ایران است که جوانا سپهری پر ستاره می‌درخشد.

جهت سفارش آگهی در نشریه سراسری مدافعان می‌توانید با شماره تلفکسی زیر تماس حاصل فرمائید. ۰۸۱-۳۲۵۱۶۰۱۳

یاد کردی از سردار شهیدعلیرضا خرائی



زندگی نامه:

شهید علیرضا خرائی در سال ۱۳۳۹ در قریه تبه شادک متولد شد و تا پایان دوره ابتدایی در همین روستا بود. به جهت تحصیل به سنقر کلبایی از توابع استان کرمانشاه عزیمت نمود و در سال ۵۳ به اسدآباد همدان آمده و در این شهرستان موفق به اخذ دیپلم با معدل مطلوب گردید. با عزم جزمش جهت خدمت به اسلام در سال ۵۵ در کنگور سراسری شرکت و موفق به قبولی در رشته زبان و ادبیات خارجی دانشگاه شیراز شد. علیرضا در جریانات انقلاب نقش والایی را ایفا می‌نمود و همواره چه در محیط دانشگاه و چه در جو عمومی فعالانه علیه رژیم طاغوت مبارزه می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی او و چند تن دیگر از برادران حزب الهی کمیته انقلاب اسلامی اسدآباد را پایه گذاری کردند. علیرضا در قاتله کردستان شجاعانه رو در روی ضد انقلاب ایستاد و برای حفظ کبان کشور جنگید. و پس از مراجعه به دانشگاه مبارزه جدیدی را علیه گروهک‌های القاتلای آغاز نمود. با تعطیلی دانشگاه به اسدآباد برگشت و به خاطر پیشبرد اهداف انقلاب سپاه پاسداران را در این شهرستان متشکل ساخت و خود به‌عنوان فرمانده این سپاه مشغول خدمت گردید. با شروع جنگ تحمیلی علیرغم مخالفت مسئولین ماندن را جایز ندانست و به معرکه خطر برای جانفشانی عزیمت کرد. بالاخره این مجروح فرقت محبوب در سحرگاه ۶۰/۶/۱۱ در کربلای قراویز پذیرفته درگاه یار گشت. و عاشقانه در خون خود غلطید.

نحوه شهادت:

در صبحدم روز ۱۱ شهریور سال ۶۰ در منطقه قراویز حمله گسترده علیه نیروهای عراقی صورت می‌گیرد که شهید خزایی فرماندهی ۳۰ نفر از برادران پاسدار را در این حمله برعهده داشته است. پس از یورش به علت قطع ارتباط با عقبه و نرسیدن نیروهای کمکی و مهمات او و ۱۲ تن از هم‌زمان خود مظلومانه به شهادت رسیدند و جنازه این عزیزان بعد از ۱۱ ماه که در بیابان‌های گرم و سوزان سر پل ذهاب مانده بود به هنگام عقب نشینی نیروهای بعثی بدست نیروهای خودی افتاد و در آرامگاه اسد آباد دفن شد.

قسمتی از وصیت نامه سردار رشید اسلام علیرضا خرائی :

دنیا محل آزمایش است برای کسانیکه ثابت قدمند و در راه خدا قدم بر می دارند و اگر هم در راه خدا حرکت نکنند مرگ به سراغ آنها خواهد آمد و اگر مرگ را انتخاب نکنند مرگ آنها را انتخاب می کند و آنها نمی توانند از زیر حکومت خدا بیرون روند و بهتر که انسان خالصانه در جهت خدا قدم بردارد.

یادبودسردار شهیدعلی تیموری



زندگی نامه:

شهید علی تیموری در سال ۱۳۴۰ در روستای بابا پیرعلی چشم به جهان گشود. فضای خانوادگی‌اش به‌گونه‌ای بود که از همان ابتدا با قرآن و اهل بیت (س) مانوس گردید. او تحصیلات ابتدایی‌اش را در روستای خود به پایان رسانید.چهارمدهت ادامه تحصیل به تهران مهاجرت نمود.دوران حضورش در تهران مصادف بود با جریانات انقلاب اسلامی و حرکت‌های مبارزاتی ملت علیه رژیم پوسیده شاهنشاهی. روح عدالت طلب شهید تیموری او را ترغیب به حضور در این سیل خروشان کرد؛ بر این اساس با پیوستن به نیروهای انقلاب، نقش قابل ملاحظه‌ای از خود در راه اسلام بر جای گذاشت. بعد از استقرار نظام متعالی جمهوری اسلامی به فرمان امام خمینی (ره) لیبیک گفته و به عضویت سپاه تهران درآمد او از آن پس بود که خود را در مقابل تقدیر جدیدی از حیات یافته و با عزیمت به کردستان، در مقابل ضد انقلابیون با تمام اراده ایستاد. با آغاز تهاجم نظامی رژیم بعث عراق به مرزهای مقدس کشور، مشتاقانه چون ققنوس رها خود را به آتش سپرده و در این راه به بذل جان و تن پرداخت. شهید علی تیموری، بعد از مدتی حضور در منطقه گیلانغرب در روز پنجم شهریور ماه ۱۳۶۰ در حالیکه فرماندهی گروهی از رزمندگان را بر عهده داشت جامه سرخ شهادت بر تن کرد.

قسمتی از وصیت نامه شهید:

شیرانی که در صحنه‌های نبرد، کربلای خوزستان و کردستان را در نوردیدند و سرانجام در مصاف مردانه با خصم، سرکرده ظلم و استکبار در جبهه خوزستان، کردستان و … در معیادگاهشان با صالحین خدا در کنار شهر جاودان ایثار به ملاقات نشستند، باید که به پایمردی‌شان شهادت داد، باید که لوح آزادیگی و شرافت را با خون این عزیزان منقش کرد. این سلحشوران علوی شیران غرنده در عاشورای پلوده بودند تاکربلای غرب، هر نقطه از وطن سرخ ما زیر پای این مؤمنان راستین به فحارت نشسته است. این عزیزان پارسایان شب بودند و شیران روز بیشه شهادت، مقدس است آن خانوادهایی که چنین زندانی را اهدای راه خدا می‌کنند و باید از این همه منت خدا بر خویش، پروردگارشان را ستایش کنند.

..... **روحمان با پادشاهان شاد باد**

دارالمجاهدینی



خطر تحریف واقعیات جنگ را جدی بگیریم

اشاره: بیان هر رخدادی از جنگ چه باهدف روایت گری در قالب خاطرات وجه باهدف ثبت تجربیات بصورت واقعی باشد ارزشمند است چون حدیثی از یک حقیقت اعتقادیست و حرام است اگر در آن دخل و تصرف شود که ایندگان را دچار شک وریب کند. اگر چنانچه حقایق جنگ آنچنانی که اتفاق افتاده بیان وثبت نشود هرچه فاصله زمانی بین این رخدادها زیادتر شود خطر تحریف و انحراف از آن زیاتر میشود.

جنگ هشت ساله رژیم صدام علیه حکومت نوپای جمهوری اسلامی که بدلائل اعتقادی دفاع مقدس نامیده میشود ، نبردی نابرابر بود که در اوج شقاوت و قساوت علیه ملتی تازه بیاخواسته تحمیل گردید این جنگ که یکی از علولانی ترین جنگهای قرن بیستم بود خسارات جبران ناپذیری را به ملت مسلمان و انقلابی ایران تحمیل کرد. انگیزه‌های نظام سلطه از این هجوم غیر منتظره اقدامی علیه پیداری و سدی در برابر نشر اسلام سیاسی با محوریت اندیشه شیعی در منطقه خاورمیانه بود. این جنگ علاوه بر آثار متفاوت بیرونی اش دارای تاثیرات داخلی هم بود که با توجه به اهمیتش میتوان از آن بعنوان مکمل انقلاب و یکی از معیارهای اصلی انقلابی گری در سالهای اول انقلاب نام برد. جنگ با همه واپرنیهای ظاهری که بهمراه داشت ولی در نگاه اعتقادی ایران اسلامی به جهاد فی سبیل الله که رکن ششم فروع دین را تشکیل میدهد جای گرفت و بدین صورت در فرهنگ انقلابی ایران شکل تقدس بخود گرفته و نقطه عطفی در بیداری منطقه‌ای و یکی از مراحل سرنوشت ساز تاریخ ایران اسلامی گردید. در این مقاومت جوانان انقلابی با انگیزهای اعتقادی نبردهای پیچیده و بزرگی را طراحی واجرأ نمودند که نظریه پردازان جنگ در سطح بین الملل را حیرت زده کردند. آنان این جنگ نابرابر را با انکا به قدرت لایزال الهی و با فرماندهی رهبر دور اندیش و بیدارگر قائیم حضرت امام (ر ضوان الله علیه) با مشارکت نیروهای مردمی و نظامی و انتظامی را در ۲۸۸۷ روز با سرافرازی به پایان رساندند و برگ زرینی بر تاریخ بیداری ملت ایران افزودند . جا دارد در طلیعه سی وپنجمین سالگرد این رخداد پایداری یادی بکنیم از یاران آزیمده در جوار قرب الهی که در این معرکه حق و باطل به مرتزق ابدی نائل گردیدند و همچنین تکریمی از یارماندگان این کاروان بیداری داشته باشیم که گذر روزگار غبار سفیدی را بر چهره آن تحمیل کرده ولی فرهنگ خاکبشان همچنان در هوای خاکریز خاک میخورد به امید که روزی در پای آنان خاک شوند.

و اما سخنواره ای از روی تمهد و تعلق به این فرهنگ ایثار و شهادت و گنجینه تمام ناشدنی جنگ ،

رهبرمعظم انقلاب اسلامی در مورد پاسداشتهای دفاع مقدس فرمودند: //بزرگداشت یاد و خاطره شهدا و زنده نگه داشتن فرهنگ و خاطرات دفاع مقدس کمتر از آن مجاهدتها نخواهد بود // اما از طرفی فاصله زمانی و از طرف دیگر تحولات سیاسی واجتماعی ذائقه جامعه را دچار دگرگونی کرده است و آفتنهای تحریف و مبالغه این ارزشها را تهدید میکند . بهمین خاطر بازخوانی روئنده دفاع مقدس در شرایط کنونی با ظرافتفهای خاصی مواجه میباشد هر چه از تاریخ اتمام جنگ فاصله میگیریم به همان اندازه احساس تغیر رنگ ارزشها بیشتر ملموس میگردد. ثبت وقایع ارزشهای دفاع مقدس و روایتگری آنان یک وظیفه بوده که بعضا مشاهده میشود برخی از این بازخوانی ها خواسته و از روی کم اطلاعای به بیراهه میروند و بعضا متأسفانه از آنها استفاده ابرازی میشود. رهبر معظم انقلاب در دیدار با فرماندهان سپاه در تاریخ ۱۳۷۱/۶/۲۴ فرمندن: ... //خاطره درخشان روزهای بزرگ دفاع مقتش، باید با قوت و قدرت بیشتر و روشن و همان که بوده است باقی بماند. البته این که عرض می‌کنیم «همان که بوده است» یعنی مبالغه‌ای در آن انجام نگیرد؛ چون احتیاج به مبالغه هم نیست. حتی من گمان نمی‌کنم قلمها و نوشتارها و کارهای هنری، به همان اندازه، بتوانند آنچه را که بوده است نشان دهند. تا به حال که نتوانست‌ایم آن صحنه‌ها را آنچنان که بوده در عالم فرهنگ و ادبیات و هنر نشان دهیم، باید تلاش کنید که اینها برجسته بماند و در ذهنها ماندگار شود.//

با این انگیزه، بلند همانان جنگ آزموده مذهباست که بدنبال ثبت تجربیات واقعی جنگ و انتقال آن به نسلهای فعلی میباشد تا دین خود را به ارزشهای دفاع مقدس ادا کرده و در مدار این گنجینه تمام ناشدنی قرار گیرند. جان کلام این یادداشت تنبیهی نسبت به این وقایع از منظر احدی از دریای بیکران گنجینه‌های جنگ میباشد که بعضا انحرافات را مشاهده میکند که سکوت در مقابل آنرا با روحیه رزمندگی منافات میدهد.

هرچه از آن دوران خوش کنار یاران بودن دور مشویم به همان اندازه نسیان وفراموشی بر بخشهایی از تجربیات و خاطرات بیان نشده جنگ سبطره انداخته و حافظه‌ها را به بایگانی سوق میدهد این غربت و تنهایی هنگامی بیشتر حس میشود که خاموش شدن شمع وجود یادگاران شهید از جمله والدین آنان و درکنار آنها پیوستن غریبانه همسنگران به یاران شهیدشان امکان انحراف را افزایش میدهد. اگرچه معنویت شهید توانسته تا کنون ارزشهای جنگ را در جامعه ماندگار کند . اما با مشاهده برخی رفتارهای غیر منطقی با واقعیات جنگ حس خوبی برای یک رزمنده میدان نبرد حاصل نمیکردد چون برخلاف فرمایشات رهبری که قید تاکید “ همان که بوده است” را رعایت نمینمایند و بعضا به ورطه انحراف دچار میشوند که بزرگترین آفت ماندگاری فرهنگ جنگ وارزشهای دفاع مقدس میباشد. اگر نگاه اعتقادی به جنگ و ارزشهای آن داشته باشیم باید از آفتها و آسیبهای متعارف که جلوههای ماندگار و فرهنگ جنگ را غیر واقعی نشان میدهد پرهیز نماییم واجازه ندهیم غیر از همانکه بوده است در آن راه یابد.

روایتگری کتبی و شفاهی فرهنگ ارزشی جنگ یک فریضه بر ضمه یارگران وحاضران و شاهدان آن صحنه‌های تکرار ناشدنست که بسیاری از آن صحنه‌ها را حتی نمیتوان روایت کرد وبقول شعر زیر:

من گنگ خواب دیده و خلقی تمام کر ...
معاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

شان بعضی از وقایع جنگ درحیدست که بعضا بیان آن حتی برای تجربه کننده اش گران و سنگین و باورش در

این جامعه “فاصله‌ها “ سخت است تا چه رسد به اینکه آن واقعه را به کسی بسپاریم که آنرا برای دیگران روایت کند آنوقت است که جامعه را دچار گنگی مضاعف کرده ایم. اگر باور داریم که این نبرد در این قرن حاضر یک نبرد مقدس است باید نسبت به حراست از دست آوردهای آن اهتمام جدی ورزیده شود. با علم به اینکه می‌دانیم هنوز بسیاری از آن جنگاوران هنوز درقید حیانتد و میشود بسیاری از ناگفته‌های واقعی جنگ از زبان آنها ثبت و ضبط شود وبه گنجینه جنگ سپرده شود خود بهترین راویان مقاومت و ایثار میباشند متأسفانه مشاهده میشود بعضی تجربیات از “همانگونه که بوده است” خارج و بعضا به غلو انجامیده و یا به انحراف کشیده شده است که هردو از آفتنهای مخرب فرهنگ دفاع مقدس است.

اشاعه فرهنگ جنگ در قالبهای مکتوب وشفاهی اقدامی هوشمندانه است که بخش کتبی آن عمدتا در قالب ثبت وقایع و خاطرات و تجربیات رزمندگان تا حدودی صورت گرفته است و دردرس عموم میباشد و فرهنگ شفاهی مربوطه و روایتگری از جمله حضور در مناطق عملیاتی دوران جنگ که در قالب راهیان نور در مناطق جنگی غرب و جنوب کشور صورت میگیرد یک حرکت سنجیده است منتبیهی بشرطی که “همانگونه که بود” را در این سفرها بصورت بکشدن. بدوا مشاهده مناطق رزم بویی از پیراهن یوسف را بمشامه میرساند ولی چطور میتوان آن صحنه‌های باور نکرذنی را بازتولید کرد؟ چطور میتوان سه راه مرگ سلیمچه و دهها نقاط حساس درجبهه‌های جنوب را روایت کرد که از هر سه نفر یک نفر در این نقاط شهید میشند؟ چطور میتوان زندگی در سنگرهای زیر ده متری برف در ارتفاعات مرزی شمالغرب را بازآوری کرد؟ متأسفانه در مناسبتهای مختلف جنگ ومراسمات مربوطه و روایتگری مناطق عملیاتی مشاهده میشود که فردی خاطرات و یا تجربیات مکتوب دیگران را قرائت میکند و بعضا خود را درقلم مبارز صحنه‌های نبرد تصور میکند که با روح کلی جنگ فاصله دارد آفت این کار در این است که پس از مدتی تجربیات جنگ بر اثر تکرار روایتها که با مطالعات صرف بیان میشوند همانند بسیاری از وقایع تاریخی دچار انحراف و تحریفاتی غیر قابل اصلاح میشود. درجایی که بازیگران اصلی جنگ در قید حیانتد ضروری ندارد که عملکرد آنان از زبان دیگران به سمع مخاطبان و مشتاقان ارزشهای جنگ منتقل شود.نمونه بارز این “همانگونه که بوده “ است را در برخی آثار هنری میبینیم که وقتی افراد روایتگر یا خود شهید میباشد و یا صحنههایی از زندگی واقعی رزمندگی آن و یا همراهان شهید که برسم اماتت وپرای تاریخ این همراهی بودن را روایت میکنند چه تاثیراتی داشته است تا اینکه هنرمندی وادار خود فقط فیلم بردار را بازی کند. قضاوت در این زمینه را باید به یاران و همسنگران شهید واگذار نمود تا احساس “همانگونه که بوده “ است را تشخیص دهند. بسیاری از واقعیات جنگ که توسط رزمندگان عرصه حق و باطل اتفاق افتاده در شرایط و زمان کنونی قابل بیان نمیشاد چه بسا برداشتهای ناثواب از آن صورت گیرد و به ورطه افسانه و خرافات دچار شود چون تنها رزمنده عامل میدانند که بر چه او گذشته است که با هیچ معیار علمی و تجربی همخوانی ندارد در زمان کنونی کسی باور ندارد چوان نوزده ساله در زمان جنگ فرمانده لشکری باشد که پوزه امرای ارتشی که بزرگترین آکادمیهای جنگ آنها را پشتیبانی میکردند بخاک بمانند. کسانی که در جنگ حضور داشته اند به فرماندهی اسامه این زید بیست ساله منصوب رسول گرامی اسلام (ص) ایمان می آوردند که در یکی از بزرگترین لشکر کشیهای صدر اسلام در جنگ با رومیان شرکت کرده است.

بنابراین بهترین راویان و سندهای زنده دفاع مقدس همین جوانان محجوب و سلحشور دپروزی هستند که بندرت حاضر به بیان سرگذشت خود میباشد بعضا دیده میشود فردی رخدادی از جنگ را روایت میکند که منطقی با واقعیت نیست به نظر میرسد چهیزی از یک رویداد جنگ شنیده و علاقه مند است که نقشی در آن برای خود تعریف کند پس لاجرم آن روایت را غیر واقعی ارائه میدهد که این عین تحریف میباشد. البته بیان تجربیات مکتوب فرماندهان که بار اصلی جنگ بر دوش آنان بود سند هویتی جنگ است هرچند که درک مصائب رزمنده خط تماس بادشمن حتی برای برخی فرماندهانی که مجال درخط مقدم بودن را نداشته است سخت است تا چه رسد به سالها دوری از آن حماسه‌های تکرار ناشدنی و باز خوانی آن برای دیگران توسط کسی جنگ را لمس نکرده باشد.

بیان هر رخدادی از جنگ چه باهدف روایت گری در قالب خاطرات وجه باهدف ثبت تجربیات بصورت واقعی باشد ارزشمند است چون حدیثی از یک حقیقت اعتقادیست و حرام است اگر در آن دخل و تصرف شود که ایندگان را دچار شک وریب کند. اگر چنانچه حقایق جنگ آنچنانی که اتفاق افتاده بیان وثبت نشود هرچه فاصله زمانی بین این رخدادها زیادتر شود خطر تحریف و انحراف از آن زیاتر میشود. بحرمت پاسداشت ارزشهای والای دفاع مقدس بهتر است جدالمقتدور از نقل رخداد با واسطه پرهیز شود و اصلح است باب روایتگری شفاهی بسته شود تا همانند وقایع صدر اسلام و بسیاری از رویدادهای دیگر تاریخی در گردونه تلمیع و دنباله‌های آن گرفتار نشویم و این دفاع اعتقادی به دام انحراف غلو نیافتد آنچه که از فحوازی روند فعلی روایتگری وقایع جنگ و برخی ثبت خاطرات و تجربیات بر می آید حاکی از برخی اعمال سلیاق غیر همگون با واقعیات جنگ میباشد ادامه این روند در آینده که بازیگران اصلی جنگ در قید حیات نباشند نگران کننده خواهد بود. بنابراین بهتر است که همان تجربیات واقعی ثبت شده در قالب بسته‌های مکتوب و کوتاه به جوینده گان راه مقاومت و پایداری ارائه گردد.تا رونق نخستین پایه‌های محکم بیداری در عصر حاضرهمچنان استوار و سترگ باقی بماند .

محمدهادی فر

رزمنده همدانی دفاع مقدس

عاشقانه‌های یک بهشتی



یادم افتاد وقتی با او می‌خواستم به دزفول بروم گفت: «اونجا جنگه. شب و روز بمباران می‌شه. من همیشه پیشت نیستم. اونجا تنهایی. تحمل داری؟»

با خوشحالی گفتم: «فلاً! اونجا زود به زود می‌بینمت.»

اگر در تمام دوران زندگی‌ام لحظات خوش و شیرینی وجود داشته باشد، یی‌شک، همان پنج ماه و نیمه‌ی است که با علی‌آقا در دزفول زندگی کردم.

دی‌ماه سال ۱۳۶۵ بود و اوج بمباران و موشک‌باران دزفول و اهواز. علی گفت: «با من می‌آی؟»

زود گفتم: «یعنی می‌شه؟»

شبانه وسایل ضروری زندگی‌مان را دوتایی جمع کردم؛ چرخ خیاطی و اتو و قابلمه و بشقاب و وسایل آشپزخانه و یک چمدان لباس و خرت و پرت‌های دیگر.

صبح روز بعد، همان وسایل ضروری را گذاشتیم پشت آهوی خردلی که در اختیارش بود و آاز همدان! به طرف دزفول حرکت کردم.

در این بیست و هفت سال فقدر به آن روزها فکر کردم. اصلا هر وقت دلم هوای علی‌آقا را می‌کند، ناخودآگاه یاد دی‌ماه ۱۳۶۵ و دزفول می‌افتم. واقعاً هم که تمام زندگی من و علی آقا همان روزها بود. لذت دیدن درختان نارنج و پرتقال. عطر دل‌انگیز برگ‌های درخت لیمو و اکالیپتوس، هوای مطبوع و فرح‌بخش آن زمستان تا امروز که این خاطرات را برایتان تعریف می‌کنم با من است.

اصلاً آن ماه‌های اول بعد از شهادت علی‌آقا کار هر روز و هر شیم این بود؛ ساعت‌ها پتویی روی صورت‌م می‌کشیدم و بدون اینکه بخوابم چشم‌هایم را می‌بستم و آن خاطرات را مثل یک فیلم سینمایی توی ذهنم تکرار می‌کردم؛ بدون کم و کاست...

مثل آن شب در بیمارستان فاطمیه همدان در حالتی بین خواب و بیداری که از عوارض ناشی از آمپول‌های مسکنی بود که بعد از زایمان به من تزریق شده بود. گفتم که دلم می‌خواست علی‌آقا پیشم باشد. مثل تمام زن‌های زانو دلم برای همسر م پر می‌کشید. دوست داشتم او بود. عجیب دلم برایش تنگ شده بود. همان شب هم از روی دل‌تنگی پتوی نازک بیمارستان راه که بوی بتادین و الکل و دارو می‌داد، روی سرم کشیدم و چشم‌هایم را بستم و شروع کردم به یادآوری ماجرای ورودمان به دزفول...

©زهرآ پناهی‌روا

ماخذ: گلستان یازدهم: خاطرات زهرا پناهی‌روا، همسر سردار شهید علی چیت‌سازیان/ خاطره‌نگار بهناز ضرابی‌زاده (۱۳۹۵)، ص ۱۸-۱۹-#برگی_از_کتاب_جنگ

تسبیح‌دو شهید در دست فرزند شهید

خاطر‌های خواندنی از حکایت تسبیح سر دار همدانی

یادگاری پیش من گذاشت...

حالا دیگر حکمت بخشی از خواب را دریافته بودم. ماجرا را برای سعید تعریف کردم و تسبیحی که از یک شهید به من رسیده بود را به او امانت دادم که حظی ببرد.

پرده سوم: حاج حسین آسمانی شد

امروز جمعه ۱۴مهر ۱۳۹۴

به سعید رنگ زدم: «سعیدجان لطفاً اون تسبیح را به من برسون»

سعید: «همون تسبیح که از طرف یه شهید به تو رسیده بود؟»

من: «بله همون تسبیح. یادت میاد کی اون تسبیحو بهم هدیه داده بود؟»

سعید: «سردار همدانی داده بودش دیگه...»

من: «حاج حسین دیروز تو حلب شهید شد...»

پرده چهارم: غم، بهجت، افتخار، انگیزه

بعد از جنایت منّا، هنوز سنگینی غم را بر دلم احساس میکنم. خصوصاً آن که هنوز تعدادی از حجاج مفقودالآلترند از جمله بابای جواد، شنیدن خبر بر کشیدن حاج حسین همدانی هم، سنگینی غم را دوچندان کرده... خوش حالم که شیرمرد همدانی، پس از یک عمر جهاد، در آستانه‌ی محرم از ارباب مزدش را گرفته... و به برکت این شهادت، مردم بیشتر از گذشته با سردارانی همچو او آشنا خواهند شد...

افتخار می‌کنم که با سردار سپاه حسین زمان مصافحه کردم؛ سرداری که ابهت پوشالی شیطان بزرگ را به سخره گرفته بود. انگیزه‌ام برای انجام وظیفه بیشتر شده

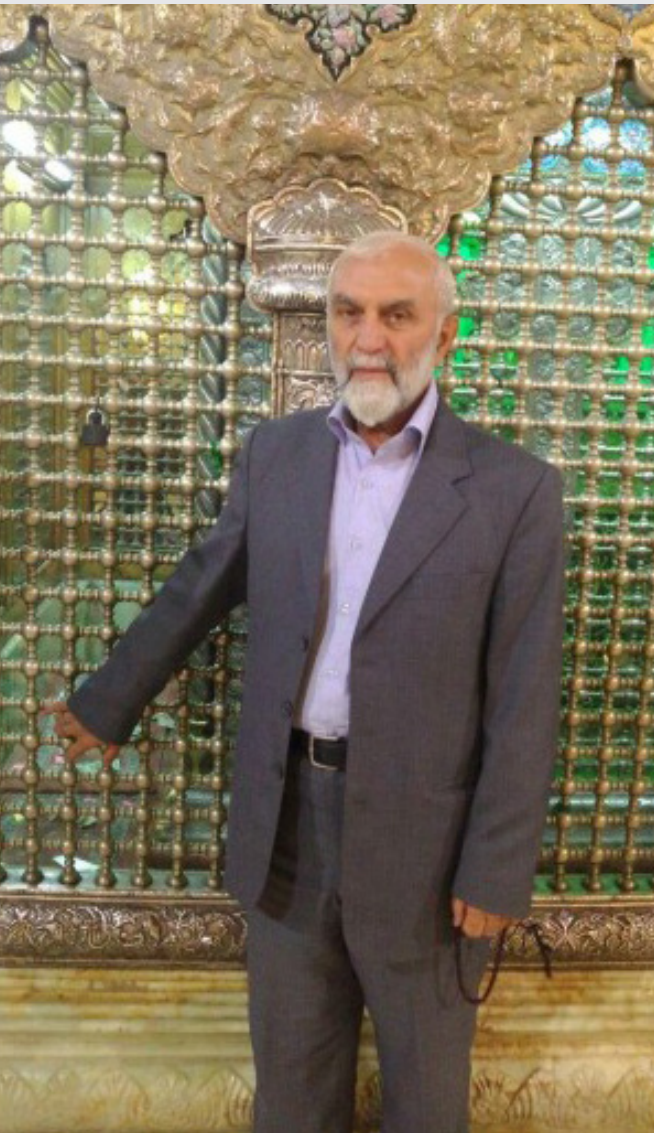
گاهی یک خاطره ناقد و به یادمندنی، بدجوری با دل آدم بازی می‌کند... هی مرور می‌کنی و غبطه می‌خوری و...

حاج حسین رفت ولی کی یادگاری پیش من گذاشت:

«تسبیح دو شهید! زرشکی پر رنگ، با نخ بافته شده، از جایی که فکرش را هم نمی‌کردم روزی ام شد»

و این تسبیح در دست سردارشهید همدانی همان تسبیح است

نویسنده:حسین فرهادیان



لیخندهای اسارت

آمار گیسوواسی

« یکی از درجه دارن عراقی که سال‌ها در ارتش بعث خدمت کرده بود، در شمردن اسرا خیلی وسواس به خرج می داد و همیشه هم دست آخر اشتباه می کرد. یک روز عصر شروع کرد به شمردن بچه‌های اتاق ۱۰ تا آن‌ها را به داخل آسایشگاهشان بفرستد. تعداد افراد هر آسایشگاه حدوداً صد و پنجاه نفر بود؛ ولی گاهی می شد چند نفری را برای نظافت بیرون نگه می داشتند و یا مثلاً به جرم مخالفتی به سلّول می بردند. خلاصه این که چند بار تا آخر شمرد و دوباره برگشت و در هر بار از مسئول آسایشگاه چیزی می پرسید. مثلاً می گفت: چند نفر در بیمارستان یا سلّول هستند و بالاخره بعد از کُلّی شمردن، دستور داد صف به صف داخل اتاق شوند. بعد از داخل کردن بچه‌ها هم، در را قفل کرد. اما همین که خواست به طرف آسایشگاه دیگر برود، دید دو نفر دوان دوان به طرف آسایشگاه می آیند پرسید: شما مال کدام اتاق هستید؟ هر دو گفتند: اتاق ۱۰. درجه دار عراقی با تعجب به طرف اتاق ۱۰ برگشت تا آن‌ها را داخل اتاق کند که دید چند نفر دیگر هم آمدند. بدبخت درجه دار فدائکار صدام از خجالت داشت آب می شد و بچه‌ها هم داخل اتاق از خنده روده تر شده بودند.

توئدصدام

«روزی عده ای از افسران و سربازان عراقی در محظّطه حاضر شدند و اعلام کردند چون این روزها مصادف با توئلد صدام است، شما نیز با ملت عراق باید هم صدا شوید و جشن بگیرید.

البته برنامه ی جشن را نیز خود آن‌ها مشخص کردند، بدین شکل که پدیرایی با شکلات‌هایی باشد که توسط نیروهای عراقی خریداری شده بود و البته سر ماه هم چند برابر پولی را که برای خرید این شکلات‌ها داده بودند، از حقوق ما تحت همین عنوان کسر کردند.

برنامه ی دیگری، اجرای رقص و پای کوبی بود که دیدیم یکی از بچه‌ها برای این کار داوطلب شد. این موضوع برای ما بسیار سنگین بود اما تا ساعت

برگزاری آن هیچ کاری از دستمان ساخته نبود.

برنامه شروع شد قبل از اجرای آن چه فکرها و چه نغدغه‌هایی که نداشتیم اما با آغاز برنامه حقیقتاً مسرور شدیم زیرا آن عزیز دلاورمان شعری ساخته بود مثلاً در رئای افرادی که بیشتر عراقی‌ها منظور بودند و در آن مطالب تمسخرآمیز و گاه اهانت‌هایی را گنجانده بود که وقتی به آن عبارت‌ها می رسید، با دست به طرف افسران و سربازان عراقی اشاره می کرد.

پس از خاتمه ی برنامه، حقیقتاً تا اندازه ای از بار غم‌هایمان سبک شده بودیم، اما از طرفی با خیانت یکی از جاسوس‌ها و لو دادن مطالب سروده شده پیش افسر عراقی، آن عزیزمان را بردن و چنان رفتار و ضرب و شتم وحشتناکی را بر او اعمال کردند که تا مدت‌ها خنده را بر لب‌هایش ندیدیم.

چلوی بعث

« چند روز بعد از اینکه به اسارت عراقیها درآمدیم روانه اردوگاه موصل شدیم، در حالی که نمی دانستیم آینده ما چگونه خواهد بود و هیچ چیز درباره زندانهای عراق نمی دانستیم. همین که اتوبوسهای حامل اسرا به پشت در اردوگاه رسیدند، متوجه سرو صدایی شدیم و بعداً فهمیدیم عده ای از اسرا را که قبل از ما به داخل اردوگاه برده بودند، داشتند تنک می زدند. به دستور افسر عراقی ما نیز از اتوبوس پیاده شدیم و پشت سر هم از در گذشتیم و به داخل اردوگاه رفتیم. در اینجا خود را در یک راهرو مشاهده کردیم که مملو از دزدخیمان یعنی بود. نظامیان عراقی در دو طرف راهرو تا حدود صد متری صف کشیده بودند و هر اسیر می بایست از میان آنها بگذرد و خود را به جایگاه مشخصی که همه اسرا در آنجا جمع بودند برساند، البته اگر سالم به آنجا می رسید! خلاصه هر طور بود از آن معرکه با خوردن چند شلاق آیدار گذشتیم و در ردیف پنج تایی نشستیم. در همین لحظات برالتهاب، یکی از دوستان چشمش به دیوار اردوگاه افتاد که روی آن این جمله نوشته شده بود: «عاش الیعث» (زنده باد بعث). و او که معنی این جمله را نمی دانست، به بچه‌ها گفت: این که خودریم اش بعث بود، فردا ظهر توبت چلوی بعث است!

ریش فیدل کاسترو

« در مقابل بازجویی مزدوران گروهک کومله سکوت کردم. بازجویی زندان پرسید: پاسدار هستی؟ گفتیم: نه، ناوبرانو را به چشمانی از حقه در آمده نگاهم کرد و گفت: به من دروغ نگو. اگر پاسدار نیستی، پس چرا ریش داری؟ لیخندی زدم و گفتم: اگر ریش داشنم دلیل پاسدار بودن است پس فیدل کاسترو هم باید پاسدار باشد! او که این حاضر جوابی من به خشم آمده بود، دستور داد تنکم بزنند. بعد از تنک زدن پرسید: چند سال داری! گفتم: بیست و یک سال. لایله‌ها خندید و گفت: پس معلوم می شود بچه سرمایه دار هم هستی. خوب می خورید و می خوابید، به جبهه هم می آیید! بعد از چند روز انجام این قبیل بازجویی‌های مسخره و آزادهننده، سرانجام مرا به زندان مرکزی کومله منتقل کردند.

صدای گوسفند در آوردیم

« در مدت ۹ ماه اسارت در دست کوموله‌ها، چه شکنجه‌هایی را که تحمل نکردیم، محمدرضا ابراهیمی و بچه‌های گروه را وادار می‌کردند، پای برهنه توی برف‌ها راه برودن، به جای غذا علف می‌دادند، شب‌ها هم که در طولبه می‌خوابیدیم.

حدود هفت ماه، آب به تن ما نخورده بود، همان یک دست لیاسی که از اول اسارت به ما داده بودند، تن ما بود، اندازه کف دست، هر وعده به ما تن می‌دادند، روحیه قوی محمدرضا باعث می‌شد، بچه‌ها جلوی کوموله‌ها کم نیابوند.

یادم است هر چند وقت یکبار، مکان استقرارمان را عوض می‌کردند، آخرین جام هم طولبه‌ای بود که گوسفندهای آن را انداخته بودند بیرون و ما را جای آنها نشانندند، پنجره‌ها را هم گل‌مالی کرده بودند، هیچ روشنایی وجود نداشت، شب و روز باید فانوس روشن می‌کردی، یک روز با پیشنهاد محمدرضا، بچه‌ها همه با هم صدای گوسفند درآوردیم، نگهبان آمد و گفت: «س یں و صداها چیست؟»

محمدرضا گفت: «با انصاف! لاقل ما را آوردید اینجا، یک کم جویی، چیزی هم می‌ریختید توی این آغول، مشغول باشیم». بعد بچه‌ها زدن زرد خنده، روحیه بچه‌ها با این حرف تقویت شد.



هنر و ادبیات پایداری

ماهنامه مدافعان/ سال دوم /شماره چهارم/ مرداد و شهریور ۱۳۹۶

بر اساس یک خاطرهٔ واقعی

جاسوس؛ حقیقتی که پشت دیوار ماند

محمدجوادقدسی



بیبینم شاید راضی بشه بهمون کمک کنه.»

هنوز حرفش تمام نشده بود که سیا از راه رسید و گفت: «چطوری رسول؟ شتر آمده در خونت باید قربونی بدی» و اشک امانش نداد و از حال رفت… اسمش رو دیوار نوشته شده بود. هنوز سرش توی بغل من بود که یکی از بچه‌های گروهان آمد روی منو بوسید و گفت: «آقا تو رو به لیاقت مرادمانت قسم می‌دم برای من هم به جایی زرزو کن!» اشک توی چشمش پیدا بود. چی می‌تونستم بگم، جز این که با چهارای ملیخ و آرام، قول دعا بهش بدم. درست نیم ساعت بعد، خبر رسید که نفر بعدی همین برادره که التماس دعا داشت، اسمش به لیست اضافه شده بود. بندهٔ خدا چقدر دست و صورت مرا بوسید. دیگر از اون روز، همه فکر می‌کردند که من… اما خدائیش من که بهشون نرده بودم. اون‌ها خودشون به این نتیجه رسیده بودند. مرتب می‌آمدن پیش من و التماس دعا داشتند.

آن روز فصل گرستین و لیبیک گفتن وناغ رسول و آن یکی برادرمان بود. رسول آن‌قدر احساسات انسانی‌اش اوج گرفته بود که حتی با سیامک هم خداحافظی کرد و از او حلایت طلبید. همان روز در بمباران هوایی، رسول و آن برادر عزیز که برای من لیاقتی مضاعف قائل بود، شهید شدند.

با خودم گفتم حتماً کار سیا بوده. اون جای ما رو مخیره کرده. مخفیانه با حاج رضا و قاسم صحبت کردم و بنا شد در فرصتی از زیر زبانش بکشیم. خیلی چیزها بود که باید می‌فهمیدیم.

دو – سه روز بعد داشتیمش می‌بردیم تا زانشو باز کنیم که یکدفعه دیدیم همهٔ بچه‌های گروهان دارند او را صدا

می‌زنند. باز کردنی نبود. اسم سیامک روی دیوار نوشته شده بود. به هر حال مجبور شدیم. بی‌خیالش بشیم چون طبق معمول بنا بود شهید بشه. اما اون باز هم این چیزها رو جدی نمی‌گرفت. به ریش مرگ می‌خندید و می‌گفت:

من مردنی نیستم. با خودم گفتم از شرش خلاص می‌شیم.

آمد بود حلایت طلبید. چه آهی کشیدم و چه اشکی چکاندم. بیچاره سیا سرخ شده بود. بین بودن و نبونن مانده بود. نمی‌دانست چطور با قضیهٔ دیوار کنار بیاید. گاهی مسخره‌بازی زرمی آورد و شوخی می‌کرد و گاهی آرام می‌شد و توی فکر می‌رفت. این هم آخر – عاقبت این آقا و درس عبرتی که باید یاد می‌گرفت و نخواست یاد بگیرد.

وقتی برای حلایت بغلش گرفته، گفت: «خب حاج آقا ما رو حلال کن و بغرما من بهشتی‌ام یا جهنمی؟» در گوشش آرام گفتم: «مرتیکه جاسوس!»

نشنیده گرفت و گفت: «چیج جاسوسی ملاک رو نمی‌کنی؟ فکر نکن من نمی‌فهمم و نمی‌دونم که توجّه کارهای؟ برام دعا کن حاجی!» و خندید و رفت. صبح که شد غییش زده بود. یکی از بچه‌ها زبان باز کرد و گفت: «من دیدم که او خودش اسم خودشو رو دیوار نوشت. اون حرمت دیوار رو هم به بازی گرفت.»

زدم پشت دستش و گفتم: «اون مرتیکه جاسوس بود. تا فهمید من شناسایش کردم، اسمشو نوشت رو دیوار و خیلی راحت فرار کرد. از عقیدهٔ ما، برای خودمان، جلوی روی خودمان دیوار و سد درست کرد. با چه خوش و بشی هم همراهی‌اش کردیم! به منزلت یک سنگ‌رسان بی‌سنگ‌را! واقعاً که دست خوش! من باز هم می‌گم این آدم عاقبت به خیر نمیشه.»

پنج روز بعد جسدش را بچه‌ها هفت کیلومتری گردان پیدا کردند. توی سکوت بیابان، کنار سه تا لاشهٔ تانک عراقی، صورتش سوخته بود. از روی پلاکت شناسایش کردیم. با خودم گفتم: «این هم عاقبت دنیايت. تا آخرت چه به سرت بیاد؟» دست کردم توی جیبش. دیدم یک تیکه کاغذ بود. نوشته بود:

وصیت‌نامه

«هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند…»

باقی نوشته‌های وصیت‌نامه را خون شسته بود. خیلی عجیب بود. نزدیک بود از حال بروم. تازه فهمیدم همین دو روز پیش که یکی از بچه‌ها شهید شد، چرا اسمش به لیست اسم‌های دیوار اضافه نشده بود. ولی هر چی فکر کردم، خدائیش هیچ وقت از او بدی ندیده بودم. فقط رفتارش طوری نشان می‌داد که آدمو به شک می‌انداخت… وای بر من! چه آبروریزی بزرگی!

نیاید می‌گذاشتم بچه‌ها بفهمند اون چند مرده حلاج بود. خیلی با او بد رفتاری کرده بودم. آبرویم رفته بود. بچه‌ها در مورد من چه فکرها نخواهد کرد!

سریع رفتم اسم‌های روی دیوار را شستم و کاملاً پاک کردم. به بچه‌ها گفتم: «سیا، حرمت این دیوار رو شکست. دیگه هیچ اسمی روی اون نوشته نخواهد شد.»

همان روز احساس کردم برای همیشه از فیض شهادت محروم ماندم. چون بیشتر از آنکه بخوام در لیست اهل آسمان و خدا باشم، خواستم در چشم اهل خاک و آدم‌ها باشم. ای کاش حقیقت پشت آن دیوار، مال من بود!

کشف یک داروی شفا بخش در جریان تفحص برون مرزی!!

اما عاقبت بلایی که ازش می‌ترسیدم، سرم آمد: افسر عراقی آمد پیشم و گفت: «همسرمر مریضه و پاش ورم کرده.» من خودمو جمع و جور کردم و گفتم: «فردا برات دارو می‌آورم.» وقتی آمدیم ایران، کمیسوین پزشکی با حضور من، آقا مجید، راننده بیل مکانیکی، آشپز و راننده تریلی تشکیل شد و قرار شد بی‌خطرترین راه را انتخاب کنیم. توی مقر مقداری خمیر دندان تاریخ مصرف گذشته داشتیم. برداشتم با رب گوجه‌فرنگی مخلوط کردم و توی تکه کاغذی پیچیدم و گذاشتم توی یخچال.

صبح وارد خاک عراق شدیم. افسر عراقی سراغم آمد و من داروی اختراعی را بهش دادم و گفتم: «از این دارو تو ایران نیست. من این را از امریکا با خودم آوردم. خیلی کمیا به. روزی سه وعده به محل ورم بمال و خوب گرم نگهدار. ان شاءالله خوب میشه.» حدود یک هفته گذشت که این افسر عراقی دوباره پیدایش شد. مرا بغل کرد و دائماً می‌گفت: «حاج قاسم! تو طبیب حاذقی هستی.»

وقتی برگشتم، گفتم: «مجدد، ثبت کن! خمیردندان و رب گوجه برای ورم پا خوبه.»

شعر

شوخی‌های رزمندگان در جبهه

« اشاره:

شوخی‌طبعی‌های رزمندگان، بخشی از فرهنگ غنی دوران دفاع مقدس را در برمی‌گیرد، زندگی در جبهه علاوه بر همراه بودن با جهاد و عبادات، با شوخی‌ها و طنزپردازی‌هایی نیز آمیخته بود.

شوخی‌طبعی‌های رزمندگان، بخشی از فرهنگ گسترده و غنی دوران دفاع مقدس را در برمی‌گیرد، زندگی در جبهه علاوه بر همراه بودن با جهاد و عبادات، با شوخی‌ها و طنزپردازی‌هایی نیز آمیخته بود، به‌طوری‌که به اظهار بیشتر رزمندگان، یک‌روى دوران جنگ که کمتر به آن پرداخته شده، همین شوخی‌طبعی‌ها است؛ در ادامه خاطرات زیبایی تقدیم به مخاطبان می‌شود.

تن‌ماهی شیمیایی

سال ۶۶ همراه با تیب مالک‌اشتر در پیرانشهر مستقر بودیم، فرماندهی تیب را هم آن وقت‌ها ناصر فارابی به‌عهده داشت، من هم در گردان حمزه (ع) بودم، رضا تسنیمی از بچه‌های گرگان، فرمانده گردان بود و من هم جانشینش، منطقه پوشیده بود از خاک‌ریزهای بلند، محل استقرار ما هم

وسط این خاک‌ریزها بود.

پیک گردان طبق روال هر شب رفت تا سه‌میه غنای آن شب را بگیرد و برگردد، همه ما منتظر بودیم، پیک زودتر از راه برسد و دلی از عزا در بیاوریم، سفره را پهن کرده بودیم تا این که سر و کله پیک پیدا شد، به تعداد بچه‌ها با خودش کنسرو ماهی آورده بود، در کنسرو که باز شد، صدای «فش» ماندی از آن زد بیرون و بعد هم بوی تعفن، چادر پر شده بود از بوی گند کنسرو، معلوم بود که مال خیلی وقت پیش بود و حالا قاسد شده است.

یکی از بچه‌ها با عجله آن را گرفت و با خودش برد بالای خاک‌ریز و از آنجا هم با همه زور بازویش آن را پرت کرد، با این‌که کنسرو را از چادر انداختیم بیرون، اما بوی بدش دست از سر ما برنمی‌داشت، هر کاری از دست‌مان بر آمد انجام دادیم بلکه از شرش خلاص شویم.

مثلا هر چی کاغذ باطله بود، از این گوشه و آن گوشه چادر درآوردیم و آتش زدیم تا شاید افاقه کند، اما نشد که نشد، مجبور شدیم از چادر نزیم

بیرون و توی هوای آزاد بشینیم تا وقتی آب از آسیاب افتاد، برگردیم به چادر و فکری به حال شام شیمان بکنیم، هنوز خوب ننشسته بودیم که یکسو یکی از نگهبان‌ها، سراسیمه از آن طرف خاک‌ریز آمد به طرف ما و داد و هوار زد: «چه‌ها! بچه‌ها! یالا ماسک‌های‌تان را بردارید، عراقی‌ها منطقه را شیمیایی زدند.»

با تعجب گفتم: «معلوم هست چی می‌گی؟ شیمیایی چیه؟ ما که اینجا اصلاً بویی حس نمی‌کنیم.»

گفت: باور کنید!ا چند دقیقه پیش صدایی از کنار خاک‌ریزی که داشتیم نگهبانی می‌دادم، بیرون آمد، در صدا را گرفت، نزدیکش که شدم، دیدم بویی مثل بوی ماهی گندیده می‌آید.»

گفتم: «خب که چی؟ چه ربطی به شیمیایی دارد؟»

گفت: لشکر توی آموزش ش-مر به ما یاد ندادند، گاز شیمیایی اعصاب، شبیه بوی ماهی گندیده است؟ یالا وقت تلف نکنید!الان همه‌مان شیمیایی می‌شویم، از من گفتن، بعد نگوئید، نگفتم.»

ما که تازه فهمیدیم ماجرا از چه قرار است، زدیم زیر خنده، نگهبان که‌هاج واج داشت نگاهمان می‌کرد، گفت: «بیزیز شده، خب به من هم بگوئید.» ماجرای کنسرو را که برایش تعریف کردیم، از تعجب ماتش برد و بعد هم زد زیر خنده.»

پیاده کردن اسلام

اکبر محمدزاده رزمنده دفاع مقدس، خاطراتی را چنین نقل می‌کند: در یادگان آموزشی سیسج نور مسئول گروهان سید علیرضا نام داشت، رو به من گفت: «بچه‌ها تو برای چی آمدی اینجا؟» گفتم: «برای شما چی آمدی؟» گفت: «من برای پیاده کردن اسلام.» گفتم: «من هم برای تماشای آن چیزهایی که شما همیشه با آب و تاب از جبهه برای‌مان تعریف می‌کنید.» خندید و بعد با هم راه افتادیم طرف شالیکویی پدرش – حاج سید ابراهیم – ماجرای یادگان را برای حاجی تعریف کردم، پدرش خندید و رو به پسرش – سید علیرضا که دست به جیب ایستاده بود، گفت: «بابا! یک‌وقت شما کمک نکنید؟ بروید منطقه اسلام را پیاده کنید» بعد همه زدیم زیر خنده.

غسل مگس تو لیوان چای

یک روز ما در فلو نشسته بودیم، در همان اوزارنلس خط اول، با علیرضا چای می‌خوردیم، یک لحظه هر دوی‌مان متوجه شدیم که یک مگس روی لبه لیوان جای علیرضا نشست، همین‌طور خیره به مگس بودیم، مگس روی لبه لیوان راه رفت و راه رفت تا این که یکدفعه مثل این که سُر خورده باشد، افتاد توی لیوان علیرضا، علیرضا هم برگشت و گفت: «بین نگاه کن! می‌روی دوری جنازه عراقی‌ها می‌تشیند و غشلس را می‌آی توی لیوان چای ما می‌کند.»

گر به‌های عرب

در فلو گر به زیاد بود، یک روز یکی از این گر به‌ها به پایین خاک‌ریز آمده بود، ما به خاطر این که گر به ترکش نخورد و بلایی سرش نیاید، می‌گفتیم: «پشته، پشته…»

در همین لحظه، علیرضا کوهستانی هم آمد، تا دید دارم گر به را پشت می‌کنم، و گر به هم به حرف من توجهی نمی‌کند، گفت: «رضا جان! مثل این که فراموش کردی توی عراق شستیم و این گر به هم عراقی هست، ببین نکن تلان نمی‌خورد، حرفت از نمی‌فهمد تو باید عربی باهاتش حرف بزنی، باید بگویی: «الپشت، الپشت…»





شهید محمود کاوه سردار و فرمانده بزرگ لشکرویزه شهیدا در سال ۱۳۴۰ در یکی از محلات محروم شهر مقدس مشهد(خیابان ضد)، درخانواده ای مذهبی و متدین چشم به جهان گشود. پدرش که از بازاریان خرده پا و متعهد مذهبی به شمار می آمد و می آید از جمله افرادی بود که در دوران اختناق به لحاظ این که مقلد حضرت امام (قدس الله نفسه الزکیه) بود با روحانیون مبارز و برجسته ای همچون حضرت آیت الله خامنه ای، شهیدهایشومی نژاد و شهید کامیاب حشر و نشر داشت.

کاوه با اتمام دوره راهنمایی تحصیلی بنا بر علاقه وافری که به کسب علوم دینی در حوزه‌های نور و معرفت داشت دروس حوزوی را برگزید و چندی نیز در این وادی به سلوک پرداخت.

شهید کاوه در کلام رهبر انقلاب

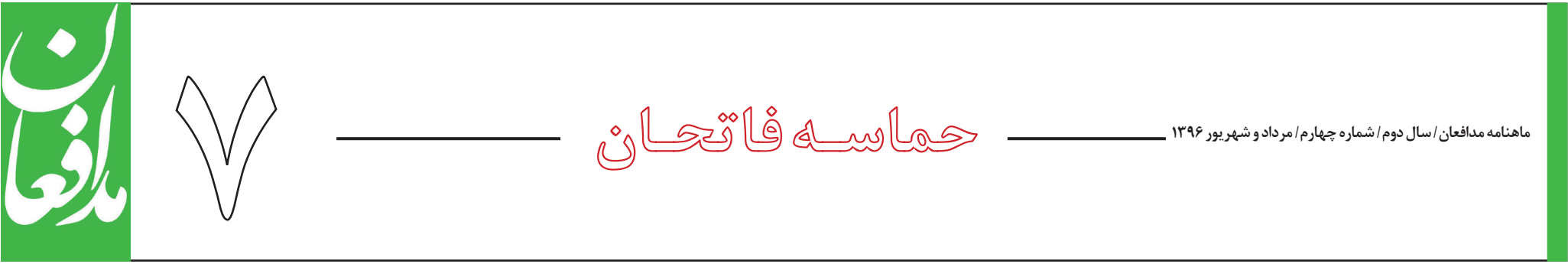
من در خود سپاه عناصر بسیار خوبی را سراغ دارم که این‌ها آمادگی خودسازی و دیگرسازی داشتند و دارند، خوب است من از برادر شهید عزیزمان محمود کاوه یاد کنم؛ که من او را از بچگی‌اش می‌شناختم. پدر این شهید جزو اصحاب و ملازمین همیشگی مسجد امام حسن بود - که بنده آن‌جا نماز می‌خواندم و سخنرانی می‌کردم - دست این بچه را هم می‌گرفت با خودش می‌آورد، و من می‌دانستم همین یک پسر را دارد، پدرش هم می‌شناسید شما دیگر - قاعدتاً برادرهای مشهدی می‌شناسند - از همان وقت‌ها همین جور بود. پرشور و بی‌محبا در برخورد، گاهی حرف‌های تندی هم می‌زد که در دوران اختناق آن جور حرفی کسی نمی‌زد. این بچه آن جور توی این محیط خانوادگی پرشور و پرهیجان تربیت شد و خوراک فکری او از دوران نوجوانی اش - که شاید آن سال‌هایی که من دیدم ایشان مثلاً دوازده - سیزده سال چهارده سال بیشتر نداشت - حالا دقیقاً البته درست یادم نیست - عبارت بود از مطالب مسجد امام حسن. که اگر از شماها برادرهایی آن وقت بودند، می‌دانند چه صنف مطالبی بود؟ و می‌شود فهمید دیگر، از نوارها و آثار آن مسجد امی‌شد فهمید[که چه نوع مطالبی بود. در یک چنین محیط فکری این جوان تربیت شد، و جزو عناصر کم‌نظیری بود که من او را در صدد خودسازی یافتم؛ حقیقتاً اهل خودسازی بود - هم خودسازی معنوی و اخلاقی و تقوایی، هم خودسازی رزمی - در یکی از عملیات‌های اخیر دستش مجروح شده بود - که آمد مشهد و مدتی هم این‌جا بیمارستان بود، مدت کوتاهی ظاهرأ بعد بر گشت دوباره جبهه - تهران آمد سراغ من؛ من دیدم دستش متورم است. بنده درباره این کسانی که دست‌هایشان آسیب دیده یک حساسیتی دارم فوری می‌پرسم دستت درد می‌کند. پرسیدم دستت درد می‌کند گفت که نه. بعد من اطلاع پیدا کردم، برادرهایی که آن‌جا بودند، برادرهای مشهدی که آن‌جا هستند، گفتند دستش شدید درد می‌کند، این همه درد را کتمان می‌کرد و نمی‌گفت - که این مستحب است، که انسان حتی‌القدرور درد را کتمان کند و به دیگران نگوید - یک چنین حالت خودسازی ایشان داشت. یک فرمانده بسیار خوب بود، از لحاظ اداره واحد خودش که تیپ ویژه شهدا - تیپ ویژه آن روز شهدا فکر می‌کنم حالا لشکر شده، آن وقت تیپ بود - یک واحد خوب بود جزو واحدهای کارآمد ما محسوب می‌شد و به این عنوان از آن نام برده می‌شد، خود او هم در عملیات گوناگونی شرکت داشت و کارآزموده میدان جنگ شده بود؛ از لحاظ نظم اداره واحده، مدیریت قوی، دوستی و رفاقت با عناصر لشکر و از لحاظ معنوی، اخلاقی، ادب، تربیت توجه و ذکر یک انسان جوان اما برجسته بود. این هم یکی از خصوصیات دوران ماست، که برجستگان همیشه از



- مرد زیر تیغ آفتاب در مزرعه مشغول کار بود که خبر را برایش آوردند. مزرعه او در یکی از بخش‌های محروم شهرستان گرمسار واقع شده بود؛ آزادان. کسی که آمده بود، با یک دنیا نگرانی گفت: باید بروی دنبال قایله. گشود که نامش را سید کاظم گذاشتند.
- سید کاظم شش سالش شده بود. مشکلات شدید اقتصادی، می‌رفت که پدر را به زانو دربرآورد، اما تسلیم نشد. تصمیمش را گرفته بود. با اینکه برایش سخت بود، خانواده را راضی کرد که همراهش به شهر گرگان بروند. طولی نکشید که دوباره مشغول کشاورزی شد.
- سیدکاظم نگاهی به آسمان کرد. چند دقیقه بعد صدای مؤذن بلند شد. سید بلیش را زمین گذاشت. آستین‌ها را بالا زد. وضو گرفت و سجاده‌اش را پهن کرد.
- سیدکاظم از همان سنین کودکی و نوجوانی، در کنار درس خواندن، نان‌آور خانواده هم بود. مزرعه‌هایی که سیدکاظم در آنها کار می‌کرد و عرق می‌ریخت، هنوز هم نچواهای عاشقانه‌اش با معبود را شهادت می‌دهند.
- به مطالعه، به شدت علاقه‌مند بود. گاهی حتی از خرج‌های ضروری‌اش

ماهنامه مدافعان/سال دوم/شماره چهارم/ مرداد و شهریور ۱۳۹۶

حماسه فاتحان



شهیدی که از بچگی، رهبر انقلاب اورا می شناخت



این کار را کرد که انگار عمری تیرانداز بوده است. دو سه سال بعد تربیت قیپ ویژه شهدا. یک شب همین خاطره را برای کاوه تعریف کردم. گفت: این قدرها هم که می‌گونی کارش تعریفی نبود.پرسیدم مگر شما هم آن جا بودی؟خندید و گفت: اون کسی که تو می‌گی خود من بودم.

«۷: از سر شب حالتی داشت که احساس می‌کردم می‌خواهد چیزی به من بگوید، بالاخره سر صحبت را باز کرد و گفت: بابا! خبرداری که ضد انقلاب تو کردستان خیلی شلوغ کرده؟ اگه بخوام بروم این جا، شما اجازه می‌دی؟ گفتم: بله. اجازه می‌دمم، چرا که نه، فرمان امامه همه باید بریم دفاع کنیم. پرسیدی می‌دوینم اون جا چه وضعیتی داره؟ جنگ، جنگ نامرده؛ احتمال برگشت خیلی ضعیفه. با خنده گفتم: می‌دونم، برای این که خیالش را راحت کنیم؛ ادامه دادم: از همان روز اولی که به دنیا آمدی، با خدا عهد کردم که تو را وقف راه دین و حق کنم. اصلاً آرزوی من این بود که تو توی این راه باشی؛ برو به امان خدا پسر.مگل از گلش شگفت. خندید و صورتم را بسپید. بعدها به یکی از خواهرانش گفته بود: آن شب آقاخان، امتحان الهی ایش را خوب پس داد.

«۸: نرسیده به روستای سرا، محمود ایستاد. آهسته گفت: کمین! طولی نکشید که از سه طرف به ما تیراندازی کردند. در تمام عمرمان، اولین باری بود که کمین می‌خوردیم. طرف چند ثانیه، محمود گروه را آرایش نظامی داد. کاملاً خونسرد و مسلط بود. با اسلحه تخم مرغی‌اش هر چند گاهی تیراندازی می‌کرد، تا ضد انقلاب جرأت نکند جلو بیاید. مهماتشان داشت ته می‌کشید. باید تا آمدن نیروی کمکی مقاومت می‌کردیم. در آن اوضاع و احوال محمود تغییر موضع داد و آمد وسط بچه‌ها. گفت: این جا جایی است که اگه چیزی از خدا بخواین اجابت می‌شه، خدا به شما نظر داره. صحبتش تأثیر عجیبی روی بچه‌ها گذاشت؛ طوری که احساس کردیم بدون نیروی کمکی می‌توانیم از پس دشمن بر بیاییم. با هدایت دقیق و زیرکانه ی محمود، پخش شدیم تو منطقه تا دورشان بزنیم. در همین گیر و دار، نیروی کمکی هم رسید. از همه طرف روی سر دشمن آتش می‌ریختم، آن‌ها که این چشمه‌اش را نخونده بودند، به فرار گذاشتند و منطقه را خالی کردند.

«۹: هر کسی چیزی گفت، تا اینکه نوبت به محمود رسید. گزارشی از وضعیت منطقه داد، بعد خیلی جدی و محکم گفت: ما باید با ضد انقلاب برخورد قاطع داشته باشیم، باید ریشه شان را بکنیم. همه سراپا گوش بودند، گاهی لیخند می‌زدند و با بغل دستي شان پیج می‌کردند. نتیجه جلسه هم این شد که تا آخر دهه فجر کاری به کار ضد انقلاب نداشته باشیم. همین که جلسه تمام شد بچه‌ها دور صیاد را گرفتند. از طرز نگاهش معلوم بود خیلی از کاوه خوشش آمده، همان طور که دست کاوه را توی دستش گرفته بود، گفت: آقا محمود مواظب خودت باش! ما حالا حالاها به تو احتیاج داریم.

«۱۰: یکی از بچه‌ها به شوخی بتوتیش را برت کرد طرفم. اسلحه از دوشم افتاد و خورد توی سر کاوه. کم مانده بود سخته کنیم؛ سر محمود شکسته بود و داشت خون می‌آمد. با خودم گفتم: الا!ن است که یک برخورد ناجوری با من یکنند. چون خودم را یی تقصیر می‌دانستم، آماده شدم که اگر حرفی بچیزی گفت، جواپش را بدهم. کاملاً خلاف انتظام عمل کرد؛ یک دستمال از تو جیبش در آورد، گذاشت رو زخم سرش و دو سالن رفت بیرون. این برخورد از صد تا توگوشی برایم سخت تر بود. دنبالش دویدم. در حالی که دلم می‌سوخت، با ناراحتی گفتم: آخه به حرفی بزن، چیزی بگو، ملاحظو که می‌خندید گفت: مگه چی شده؟ گفتم: من زدم سرت رو شکستم، تو حتی نگاه نکردی ببینی کار کی بوده همان طور که خون‌ها را پاک می‌کرد، گفت: این‌جا جاکردستانه، از این خون‌ها باید ریخته بشه، این که چیزی نیست. چنان مرا شریسته خودش کرد که بعدها اگر می‌گفت: بمیر، می‌مردم.

مبارزی که از آمریکابه طلاییه رفت

نگاهی به زندگی سردار شهیدسید کاظم کاظمی

| سعید عاکف

کنید که اسلام راستین در وجود این مرد خدا نهفته است.

● برای ادامه فعالیت‌های مذهبی – سیاسی او مشکل پیدا شده بود. از هر فرصتی برای افشای ماهیت رژیم نهایت استفاده را می‌کرد. پیش اعلامیه، نوشتن شعار، و راه انداختن تظاهرات‌های دانشجویی، از جمله فعالیت‌های او بود. تا هنگام بازگشت به ایران، دوبار پلیس آمریکا دستگیری‌ش کرد. از ضرب و شتم‌های اربابان ساواکی‌ها هم بی‌بهره نماند، ولی آنها هم نتوانستند مانع فعالیت او شوند. پیشرفت او در این زمینه به جایی رسید که در نهایت مسئولیت انجمن اسلامی ایالت محلی را که در آن تحصیل می‌کرد به عهده‌اش گذاشتند.

● با اینکه موقعیتی برای ادامه تحصیل در خارج از کشور عالی بود، ولی در اسفند ماه ۵۷ برای خدمت هر چه بیشتر به انقلاب و اسلام، به ایران بازگشت. طولی نکشید که به عضویت سپاه درآمد و راهی دیار آشوب‌زده کردستان شد. سیدکاظم در این مأموریت، استعداد درخشان خود را در زمینهٔ کارهای اطلاعاتی، نشان داد. تجربیات ذی‌قیمتش در زمینه مقابله با اقدامات مسلحانه گروهک‌های ضد انقلاب، بعدها منشأ خدمات فراوانی شد. هنگامی که او برای ادامه تحصیلاتش، به دانشگاه تهران بازگشت، به زودی و به خوبی دریافت که گروهک‌هایی مثل سازمان مجاهدین، عزم را جزم کرده‌اند تا اداره امورات دانشگاه را در دست بگیرند. در واقع هدف آنها این بود که دانشگاه را به سنگری علیه انقلاب تبدیل کنند. ورود سیدکاظم به دانشگاه، مناصد شده بود با برگزاری یک انتخابات. سازمان مجاهدین، با همکاری چند گروهک دیگر و با نقشه‌ای از قبل طراحی شده، قصد داشتند از طریق این انتخابات به اصطلاح دمکراتیک و آزاد، اعضای شورای مدیریت را مشخص کنند. در همین جلسه، سید از جا بلند می‌شود و با قاطعیت می‌گوید: ما نه شما را قبول داریم و نه انتخابات شما را و شروع به افشاکاری علیه اقتصاد شوم آنها می‌کند. حضور سید کاظم، در دانشگاه، و اقدامات حساب شده‌اش، سبب عقیم ماندن این نقشه و نقشه‌های دیگر گروهک‌ها در دانشگاه شد.

● یکی از اقدامات اساسی سیدکاظم کاظمی در سپاه، پی‌ریزی تشکیلاتی منسجم به نام واحد اطلاعات بود که با استفاده از نیروهای کارآمد و مخلص انجام داد. شاید بتوان اساسی‌ترین اقدام شهید کاظمی را در واحد اطلاعات سپاه، مبارزه ظریف و حساب شده‌اش با گروهک‌های معاند داشت که از طریق همین مبارزه، توانست پرونده سیاسی بسیاری در این گروهک‌ها را مثل فرقان و پیکار، برای همیشه ببندد. این گروهک‌ها که به زعم خود در طی سال‌های متعددی تجارب ارزشمند مبارزاتی کسب کرده بودند و از سوی سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه و عناصر به جا مانده ساواک هدایت می‌شدند، با توجه به نوپایی جمهوری اسلامی، هرگز فکر نمی‌کردند چنین ضره‌هایی حساب شده و سهیم‌گار در دریافت کنند.

● سعه صدر کم نظیری که در تحمل عقاید مخالف از خود نشان داد، و نیز با تسلطی که به دیدگاه‌های

فکری و کاتئیک‌های کاری گروهک‌ها داشت، توانست بسیاری از عناصر فریب‌خورده آنها را متحول کند؛

گفتن نگنبد

ناگفته‌های تلخ جنگ

قدیمی‌ها می‌گویند:

زخم زبان، از زخم شمشیر سوزنده تر است.

فروردین سال ۱۳۶۸ نزدیک به ۹ ماه از القاتل‌های هاشمی رفسنجانی درباره این که دیگر نیرو به جبهه نمی‌رود و ناکامی‌ها و ناتوانی‌های ما در مقابل عراق، و سرانجام نداشتن جام زهر به امام و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می‌گذشت.

بنا بر برخی اطلاعات درز کرده به بیرون که در بولتن‌های سازمان‌ها و نهادهای منتشر می‌شد، با توجه به کارکنی‌های عراق درباره اجرای قطعنامه ۵۹۸ و حمایت جانبدارانه آمریکا و سازمان ملل در این زمینه، حضرت امام در دیدار با برخی مسئولین کشور و بخصوص مسئولین جنگ از جمله میرحسین موسوی وهاشمی رفسنجانی و محسن رضایی، نکته مهمی فرمودند که متأسفانه همچون برخی نظرات مهم ایشان، تا امروز منتشر نشده است.

امام سخنانی به این مضمون فرمودند:

پس چه شد صلحی که هی صلح صلح می کردید؟ اگر نمی توانید، بروید کنار تا خودم جنگ را به روش خودم ادامه بدهم.

بعد از این نهمپ امام، مسئولین جنگ،هاشمی و رضایی به فکر آماده سازی نیروها و عملیات برای بازپس گیری بخش‌هایی از خاک کشورمان که همچنان در اشغال عراق بود، افتادند.

یکی از فرماندهان آن زمان اظهار داشت:

تا امروز با انگیزه شهادت و این چیزها نیروها به جبهه می آمدند، ولی در عرض چند ماه گذشته، آن قدر نسبت به بسیجی‌ها با اعتنایی و بی توجهی شده که بعید می دانم برای عملیات مجدد به جبهه بیایند. اگر شما می توانید آنها را بیاورید پای کار، ما عملیات می کنیم.

در یکی از جلسات که همه مسئولین مملکتی حضور داشتند، یکی از افراد که در ایام جنگ جمله زیبایی درباره بسیجیان فرموده بود و همچنان در دیوار یادگان‌ها نقش بسته بود، سخن قابل توجهی گفت.

ایشان قبلاً گفته بود:

خداوند در آسمان‌ها ملالکه را دارد و در زمین بسیجی‌ها را

ولی آن روز، درباره به میدان آوردن مجدد بسیجی‌ها گفت:

من که تا حالا چندین بار گفته ام یک مقدار تلویزیون رنگی و یخچال و از این چیزها به بسیجی‌ها بهدیت تا اگر مثل امروز دچار مشکل و محتاج آنان شدیم، انگیزه داشته باشند و دوباره به میدان بیایند.

من یکی که فقط منتظر روز قیامت جلوی این شخصیت دین دان و محترم! را بگিরم و بگویم:

اگر چه هیچیک از بستگانت نه در جنگ شرکت داشتند و نه جانباز و شهید داده ای، چگونه جواب چند صد هزار شهید و جانباز و بسیجی را که خالصانه و فقط و فقط برای رضای خدا به جبهه رفتند و نه از دید جنابمالی برای تلویزیون رنگی و یخچال، جانشان را در طبق اخلاص گذاشتند، خواهی داد؟!

چرا با خودت تا این حد دوگانه ای؟!

راستی! نکند حضرتعالی و همفکرانتان که امروز شدیدا داعیه دار ارزش‌ها و خط امام شده اید! برای تلویزیون رنگی و یخچال و بنز ضد گلوله، انقلاب کردید؟!

۲۶ شهریور ۱۳۸۸
وبلاگ خاطرات جبهه – حمید دادآبادی

به نحوی که در فاصله‌ای کوتاه، دست از عقاید و مواضع سیاسی خود برمی‌داشتند و به دامان انقلاب باز می‌گشتند.

یکی از مسئولان اولیه سپاه می‌گوید: اگر مأموریتی مهم و حساس پیش می‌آمد، و او می‌فهمید که انجام موفقیت‌آمیز این مأموریت، قلب امام را شاد می‌کند و اگر خبر آن به ایشان برسد، یقیناً لیخند بر لبانشان می‌نشاند، سید گل از گلش می‌شکفت و می‌گفت: همه ما فدای یک تبسم امام، و برای انجام آن مأموریت تلاش مضاعفی از خود نشان می‌داد.

همیشه به مادرش می‌گفت: شما باید مانند مادر وهب باشید؛ اگر من به راه اسلام نرفتم و خونم را در این راه نریختم، شیرتان را حلالم نکنید!

دوم شهریور ماه ۱۳۶۴، سالروز شهادت حضرت امام محمد باقر(ع) بود. شهید سیدعلی حسینی که می‌توان گفت «حسن باقری» دوم جبهه‌هاست و هنوز هم در مطلوبیت و گمنامی است، در جریان ارایهٔ

گزارش از شهادت سیدکاظم کاظمی، می‌گوید:

در منطقه طلاییه، سوار بر یک قایق، مشغول بازدید از مواضع آبی– خاکی نیروهای خودی بودیم. من کنار سیدکاظم ایستاده بودم. ناگهان گلوله‌ای در چند قدمی ما، لابه‌لای نیزارها فرود آمد و منفجر شد. یک آن دیدم سید افتاد کف قایق. نگاه که کردم، دیدم از سرش خون دارد فواره می‌زند. من در آن لحظه شاهد بودم که از سیدکاظم، نه صدای آه و ناله‌ای درآمد، و حتی آخ نگفت. فکر کردم شهید شده است. اما کمی بعد دیدم به سختی سعی کرد از جا بلند شود، بلند هم شد. دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد. چنان با خدای خویش مشغول راز و نیاز شد که آدم از دیدن این صحنه، بی‌اختیار مدهوش می‌شد. کمی بعد، باز به سختی سعی کرد بنشیند. نشست، و کف قایق به سجده رفت. لحظاتی بعد، سیدکاظم در حالی که حمد و شکر الهی را به جای می‌آورد، روحش به وادی ملکوت پر کشید.

یکی از اقدامات اساسی سیدکاظم کاظمی در سپاه، پی‌ریزی تشکیلاتی منسجم به نام واحد اطلاعات بود که با استفاده از نیروهای کارآمد و مخلص انجام داد. شاید بتوان اساسی‌ترین اقدام شهید کاظمی را در واحد اطلاعات سپاه، مبارزه ظریف و حساب شده‌اش با گروهک‌های معاند داشت که از طریق همین مبارزه، توانست پروندهٔ سیاسی بسیاری در این گروهک‌ها را مثل فرقان و پیکار، برای همیشه ببندد.

● با تسلطی که به دیدگاه‌های فکری و کاتئیک‌های کاری گروهک‌ها داشت، توانست بسیاری از عناصر فریب‌خورده آنها را متحول کند؛ به نحوی که در فاصله‌ای کوتاه، دست از عقاید و مواضع سیاسی خود برمی‌داشتند و به دامان انقلاب باز می‌گشتند.

از سیدکاظم، نه صدای آه و ناله‌ای درآمد، و حتی آخ نگفت. فکر کردم شهید بلند شده است. اما کمی بعد دیدم به سختی سعی کرد از جا بلند شود، بلند هم شد. دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد. چنان با خدای خویش مشغول راز و نیاز شد که آدم از دیدن این صحنه، بی‌اختیار مدهوش می‌شد.

یادداشت

وقتی حجاب به رخ هنر کشیده می شود

هنر نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد مفاهمه عمومی نسبت به ارزش‌ها، هنجارها و باورها ایفا می‌کند، در حوزه باورها و ارزش‌هایی مانند حجاب و عفاف که در معرض شدیدترین حملات و همه‌های فرهنگی دشمن قرار دارد این موضوع کاملاً به وضوح عنیت پیدا می‌کند.

نگاه به آثار ضدفرهنگی در این زمینه نشان می‌دهد بیشترین هجوم از طریق ابزارهای فرهنگی نظیر فیلم، موسیقی، کتاب و … است؛ بنابراین اتخاذ رویکرد مقابله‌گرانه و به عبارت بهتر آتش به اختیاری فرهنگی در زمینه حجاب و عفاف از طریق ابزارهای نرم فرهنگی لازم و ضروری است. البته در سال‌های اخیر با درنظر آوردن این مقوله اتفاقات خوبی در حوزه حجاب و عفاف رخ داده است که به خودی خود منجر به ایجاد امید در افراد جامعه می‌شود.

کتاب، رمان، شعر؛ همه از حجاب می‌گویند

نگارش داستان و آثار ادبی با رعایت مؤلفه‌هایی نظیر جذابیت و مخاطب‌سنجی برای حجاب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، آثار مرتبط در این زمینه اصولاً باید با زبانی نرم ماهیت افغانی و اشباعی داشته باشند، موضوعی که تا یکی دو دهه قبل کمتر به آن توجه می‌شود؛ ورود نویسندگان جوان مانند سارا عرفانی و افراد دیگر که با اتکا به پژوهش و تجربه‌های شخصی و اجتماعی‌شان مخاطبان جوان را از طریق رمان مجذوب حجاب می‌کنند نمونه‌ای از توفیقات سال‌های اخیر است، همچنین آثاری که غیرمستقیم در جریان روایت داستان ردی پررنگ از حجاب اسلامی را به مخاطب بازنمایی می‌کنند نیز رشد مثبتی داشته است، اما موضوع مهم در خصوص آثار مکتوب پژوهشی بیش از داستان و رمان و شعر خود را نشان می‌دهد، فقدان یا کمبود آثار پژوهشی جذاب باتوجه به نیاز طیف‌های مختلف مخاطبان و با درنظر آوردن جنسشان یکی از این مشکلات است که می‌توان این آثار را با اتکا به منابع متقن تولید و بازتولید کرد.

فیلم حجاب، پیوست بی‌پیوست فرهنگی

برای ایجاد پیوست فرهنگی، فیلم یکی از ابزارهای مهم به شمار می‌آید اما متأسفانه فقدان سناریوی خوب و همچنین تهیه فیلم جذاب برای مخاطبین در این زمینه باوجود گستردگی دامنه تولید محتوا و موضوع درگیر کوتاهی‌های جدی شده است. همچنین در زمینه انیمیشن و تولید فیلم کودک فعالیت‌های اندکی صورت گرفت که به واسطه بحث بر سر پوشش یا عدم پوشش شخصیت‌های زن در خانه یا حاشیه‌سازی‌هایی همراه شهره شد، مجموعه این کوشش‌ها آنچنان که باید و شاید نتوانستند رسالت مهمی را که رسانه و تصویر در این عرصه باید ایفا کنند را به منصفه ظهور برسانند.

البته نباید این حقیقت را نادیده گرفت که در بخشی از سناریوها به حجاب توجه می‌شود اما بهتر است حجاب مثبت مورد توجه قرار گیرد، به طور نمونه نمایش شخصیت زنی استوار و سرد و گرم چشیده که پوشش چادر او را معقول، منطقی و جاقفانه نشان می‌دهد در سریال مدینه بازنمایی حجاب به شکلی غیرمستقیم است. این الگو می‌تواند در سریال‌هایی با محوریت دختران و زنان جوان و مردان عفیف و با سناریوهای جذاب و به روز خود را نشان دهد. اما شاید عمده‌ترین علت کمبود فیلم در این حوزه را نبود سناریو و با سناریونویس تخصصی حجاب باید دانست، سناریوهایی با خط داستانی جذاب و دیدنی می‌تواند بخشی از پروژه‌های جنگ نرم دشمن در زمینه حجاب را خنثی سازد و کارنامه درخشانی عاید این بخش نماید چنانچه در جبهه معارض دشمن از طریق محصولات رسانه ای و فیلم و با کمپانی‌های بزرگی مثل هالیوود سکان دار ماجرای جیزادایی در جهان و به ویژه در دنیای اسلام شده است.

رسانه‌های نوین و حجاب

استفاده از ظرفیت‌های رایانه‌ای نوین و شبکه جهانی اینترنت برای تعمیم گفتمان حجاب و عفاف در داخل و خارج کشور یکی از فرصت‌های مهمی است که در سال‌های اخیر دست داده است، تهیه و تولید اپلیکیشن تلفن همراه که به شکلی تخصصی در این حوزه ورود پیدا کرده است نوید خوبی را در خصوص تلفیق سرگرمی و آموزش حجاب می‌دهد، اپلیکیشن شکوفه‌های گیلاس نمونه‌ای از این کار است، ورود جدی سایت‌های تخصصی حجاب و عفاف، تشکیل کمپین‌های مجازی موفق مانند من حجاب را دوست دارم و در کنار همه این موارد شناسایی و یکسان‌سازی فعالیت‌های این جنبیتی توسط جبهه ای متشکل از نیروهای دلسوز انقلابی موسوم به جبهه فرهنگی حجاب و عفاف می‌تواند در آینده‌ای نه چندان دور ظرفیت گستردگی را برای نشر گفتمان مترقی حجاب ارائه دهد.

به هر ترتیب ارائه آمار دقیق از فعالیت‌های این حوزه به انضمام یک‌پارچه‌سازی فعالین یکی از مهمترین موضوعاتی است که اگر به نقطه تحقق آمین برسد می‌تواند خلأهای موجود شناسایی و نسبت به پر کردن آنها با طرح و برنامه‌های کاربردی اقدام کرد، اقدامی که در عین فرابردپذیری دارای عمق و تأثیرگذاری شگرفی باشد.

شعر

تقدیم به روح بزرگوار شهیدسیدهادی سلطان زاده شهیدمدافع حرم حضرت زینب(س)

سیدهادی؛ ای خوش مرام دیار عشق
مردی ز دیار سلطان هشتمی
ای هادی ای مرد خوش طبع حیثیتی
رفتی برای دفاع از حریم دوست
هادی سلام دوستات برسان
هادی چقدر اینجا بوی تو گرفته
هادی هوای گریه بر قبر تو دارم
هادی اگر مرگم به غفلت بود کرم کن

ای خوش نشین دیار مرام و عشق
سلطان زاده ای و در قلب مردمی
ای مرد خوب ناجی ناب هیثیتی
اما شدی تو چله نشین حریم دوست
ندای ادر کنی ام را به مولا برسان
هادی برای بودند قلبم گرفته
من آرزوی بودنم جای تو دارم
در پیش بانوی کرم غفوم طلب کن ...

ای خوش نشین دیار مرام و عشق
مردی ز دیار سلطان هشتمی
ای هادی ای مرد خوش طبع حیثیتی
رفتی برای دفاع از حریم دوست
هادی سلام دوستات برسان
هادی چقدر اینجا بوی تو گرفته
هادی هوای گریه بر قبر تو دارم
هادی اگر مرگم به غفلت بود کرم کن

وقتی صحبت از محصول فرهنگی در حوزه راهبردی حجاب و عفاف به میان می‌آید، یکی از مهمترین سؤالات چگونگی شناسایی و دسترسی به این محصولات اعم از فیلم، کتاب، پوشاک، مقاله ... است، این موضوع سبب شد تا دغدغه‌مندان و متخصصین فرهنگی این عرصه در راستای شناسایی، رصد و عرصه آثار فاخر فرهنگی گام بردارند و در نهایت پروژه‌ای تخصصی با عنوان رصدنمای ملی عین وارد شبکه فرهنگی کشور شد؛ شناخت سازو کار این جریان نوظهور فرهنگی، موضوع گفتگویی با حجت الاسلام امین کشوری، مدیر موسسه رصدنمای ملی «ع» است:

لطفاً، از پروژه رصدنمای ملی عین و سازو کار آن برای خوانندگان ما بگویید؟

رصدنمای یک چرخه تأسیسی و نوظهور در عرصه فرهنگی است که وظیفه آن شناسایی، ارزیابی و معرفی چند سطحی آثار و محصولات حوزه عفاف و حجاب است، این شناسایی، ارزیابی و معرفی برای گروه‌های مختلف اعم از فعالین این حوزه، مؤسسات، مبلغان،مدیران فرهنگی و نهایتاً مخاطبین گوناگون و متنوعی که به لحاظ سنی و جنسیتی مهم و دارای ارزش برای ما هستند، صورت گرفته است.

رصدنمای ملی «ع» طبق تلاش مؤمنانه‌ای که در چندسال گذشته انجام شد با رصد بیش از ده هزار محصول در حوزه عفاف و حجاب در دوازده کمیته آغاز به کار کرد؛ حوزه کتاب، محصولات فرهنگی، شعر، داستان، گرافیک، فیلم، پوشش اسلامی و موارد دیگر حوزه‌هایی است که این دوازده کمیته ما را شکل داد، سال گذشته در تیرماه مراسم اختتامیه رصدنمای ملی ع برگزار شد و پس از سه سطح داوری که شامل داوری اولیه و ثانویه محصولات و در نهایت داوری ملی با حضور اساتید و چهره‌های شاخص ملی در حوزه هریک از کمیته‌ها برگزار شد که به‌مدالله از فعالین و برگزیدگان و صاحبان ۱۱۰ اثر فاخر فرهنگی، با اهدای نشان برتر نتجیل به عمل آمد. بعد از برپایی این جشنواره طبیعتاً یک سری انتظارات به وجود آمده بود که ما باید پاسخگوی آن می‌بودیم.

ما برای آنکه با مخاطبین خود که همان فرهیختگان، مروجان و عموم مردم و مسئولین ارتباط برقرار کنیم، سامانه رصدنا را به نشانی rasadnama.ir در فضای مجازی راه اندازی کردیم؛ همچنین اپلیکیشن رصدنا که محصولات برگزیده و آثار فاخر دوازده کمیته را معرفی می‌کند تولید و ارائه کردیم، اکنون نیز به تازگی در شبکه اجتماعی تلگرام،کالار رصدنمای حجاب را به نشانی@rasadnama راه‌اندازی کردیم که محتوا و خروجی رصدنا را متناسب با توضیحاتی که ارائه می‌شود، در اختیار مخاطبین و متولیان فرهنگی قرار می‌دهیم.

قطعا در جریان رصد و شناسایی آثار فاخر فرهنگی به خلأهای حوزه حجاب و عفاف پی‌برده‌اید، این خلأها در کدام بخش خود را برای مخابن بیشتر نشان می‌دهد و رصدنا برای پر کردن این خلأها چه اقداماتی به عمل رسانده است؟

طبیعتاً وقتی کار جامعی در راستای رصد، شناسایی و ارزیابی و معرفی آثار فاخر فرهنگی صورت می‌گیرد مشخص می‌شود در چه حوزه‌هایی خلأ وجود دارد و ما باید آن را شناسایی کنیم و بعد بتوانیم انشالله آنها را با یک سری از ملأها و تولید آثار فاخر پر کنیم.

کت واک دوچی گابانا با محوریت مادر و کودک!

تو رو خدا ببینند چجوری فرهنگ فرزندآوری رو توی جدیدترین فشن شوهای ابرکمپانی‌های مدشون دارن جا میندازند! همه سوپر مدل‌هاشون و به خط میکنن به بچه میدن دستشون لباسا ست حالا کت واک راه برو تا هرکی میبینت بچه کنار تم ببینا

زن حامله!

زن باردار و میارن جدیدترین دیزاین‌های لباس باردای تنش میکنن میبرنن رو استیج راه بره که اینو بکنن تو مخ زنای جامعه شون که نترسید از بارداری!

میتونی باردار باشی،نه مدیر نه معلم و نه فروشنده،بلکه میتونی سوپر مدل لباس هم باشی!

این-خوده طرح ریزی استراتژیکه که نگه نداشتن تو پستو یا اتاق فکرهاشون!

آوردن روی استیج جلوی چشم همه راه بره!

دیگه چی میمونه برای گفتن؟

ملکه انگلیس ۱۰۰ ساله،دخاير طلای شخصيش اندازه ۲۰ تا کشوره!

جلوی دوربین پوشک نوه شو عوض میکنه که بگه ملت فرزند آوری خجالت نداره!

ببینید من کهنه بچه عوض میکنم!

تو حوزه مدولیاست تو سیاست تو سینما تو موسیقی هر جاز صد میکنی میبینی چا انداختن نیاز به تولید نیروی انسانی در سالهای آینده رو اولویت حیاتی خودشون میدونن!

در آینده نیاز دارن به سرباز به صنعتگر به سینماگر به کارگر!

ایوانکا ترامپ دختر ریس جمهور آمریکا که دیگه نه آمریکن لایف استایل ته آمریکن دریم،رینگ اول قدرت در ایالات متحده دستشه،هر جامیره با سه تا پشش میره!

ایوانکا ترامپ اقتصاد میدونه،سیاست میدونه،حکومت داری میدونه استراتژی میدونه جامعه شناسی میدونه

تو جوونی سه تا هم بچه داره!

چرا؟

چون این علوم و میدونه،فهیده باید برای آینده دنیا سیاست مدار تربیت کنه!

بعد پی عده اینجا هستند هیچی نمیدونن!

من می نویسم امضا میکنم اینا هیچی نمیدونن!

هیچی نمیدونن کالانعام بلْ هُمْ أَفْئَلُ هستند!

به جای بچه سگ نگه میدارن!

بعد میگن کی گفته این؟جسه؟حبیون به این تمیزی!

فرق بین نجاست و پاکی و کثیفی و تمیزی و نمیدونن!

سگ نگه میدارن!

چرا؟

چون دستگاه امنیتی غرب منتظر نیستشه،حماقت همین کودن‌ها تو به جامعه اپیدمی بشه تا با موج سواری روی همین جهل سیاست‌های خودشو پیاده کنه!

چون شبکه من و تو پیمانکار فرهنگی سرویس MIF هست که ماموریت داره با کیفیت فول اچ دی اونم رایگان!

الفا کنه فرزندآوری و پوشک عوض کردن هزینه آوره خجالت داره بجاش برید سگ نگه دارید!

ملکه خودشون پوشک عوض میکنه برای ما جا انداختن زشته!

دقیقا همون بلایی که تو اشل ظالمی و هسته ای سرمون آوردن خودشون هزاران کلاhek انمی دارنم ما رو مجبور کردن رأکتورمونو بر پتن کنیم!

تو بحث فرهنگی جمعیتی هم دارن اجرا میکنند!

مسافر

محمدکاظم کاظمی	
	
و آتش چنان سوخت بال و پرت را	
به دنبال دفترچه‌ی خاطرات	
و پیدا نکردم در آن کنج غربت	
همان دستمالی که پیچیده بودی	
همان دستمالی که یک روز بیستی	
همان دستمالی که پولک نشان شد	
سحرگاه رفتن زدی با لطافت	
و با غربتی کهنه تنها نهادی	
و تا حال می‌سوزم از یاد روزی	
کجا می‌روی؟ ای مسافرا! درنگی	

در گفتگو با امین کشوری مدیر موسسه رصدنمای ملی عین مطرح شد:

رصدنمای ملی عین چر خه‌ای برای رصد، شناسایی و معرفی آثار فاخر فرهنگی حجاب و عفاف

تقریباً می‌توان گفت ما در دوازده کمیته خلأهایی را در حوزه عفاف و حجاب داریم و نیازمند این هستیم که با همکاری فعالین، معقفین و متولیان این خلأها را پر کنیم. به طور مثال در زمینه کتاب کودک چهار تا شش ساله، نیاز به تولید محتوا داریم برای مخاطب مرد نیازمند تولید محتوایی مبتنی بر ترویج و تبلیغ غیرت‌ورزی و غیرت‌مداری هستیم و همچنین حوزه‌های دیگر. در حال حاضر، یکی از ماموریت‌های رصدنا، تدوین پیشنهاد پروژه‌هایی در خصوص پرشدن خلأها میباشد؛ یعنی پیشنهاد پروژه‌ای که در اختیار تولیدکنندگان و محققان آثار فاخر قرار بگیرد تا انشالله بتوانند این خلأها را برای ما پوشش داده و پر کنند. یکی از حساس‌ترین حوزه‌های حجاب و عفاف، موضوع پوشاک است، رصدنمای ملی عین در این زمینه چگونه ورود پیدا کرده است؟ در حوزه پوشاک اسلامی کارهایی صورت گرفته است که در خروجی رصدنا هم از صاحبان آثار فاخر در این زمینه تجلیل به عمل آمد. حضور و ورود در حوزه پوشش نیازمند یک اهتمام حاکمیتی است ما باید یک چرخه دقیق و منظمی را شکل دهیم، در این چرخه هم طراحان مد اسلامی باید ورود داشته باشند و هم تولیدکنندگانی که آن آثار را تولید و عرضه می‌کنند و همچنین چرخه رسانه‌ای ما که می‌تواند مبلغ این حوزه باشد و همه اینها در کنار حمایت نهادهای مسوول نظام، محقق میشود. در حوزه رسانه بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌ها می‌تواند پیوست حجاب را درون خود جای دهد، برای روشن شدن موضوع یک مثال می‌آورم، سال ۸۶ مقنعه لبنانی با سریال وفا که از شبکه سوم سیما پخش می‌شد وارد ایران شد، البته ممکن قبلاً عده‌ای از آن استفاده می‌کردند ولی با ارزش‌گذاری که رسانه انجام داد، این نوع از مقنعه وارد بازار کشور شد ولی بعداً این تبلیغ و معرفی را نسبت به البسه دیگر پیدا نمی‌کنید، مثلاً یک مدل مانتوی اسلامی که به لحاظ رنگ، دوخت، استاندارد قدی و… مواظفه نمی‌کنید که رسانه نسبت به آن ارزش‌گذاری کرده باشد؛ در نگاهی واقع بینانه، حوزه پوشاک اسلامی ضمن دقتی که باید به خط قرمزهای استانداردهای پوشش اسلامی که از آموزه‌های دینی منبث است، بشود، نیازمند این است که افراد خوش‌ذوق و خوش سلیقه و کسانی که در حوزه طراحی مدولباس فعالیت می‌کنند کارهای خلاقانه ارائه دهند و از سویی نیازمند حمایت نهادهای مسوول از تولیدکننده و نیز حمایت رسانه‌ای از آثاری که تولید شده است، میباشد تا تبلیغ و ترویج شود و مردم گرایش به استفاده از آن پیدا کنند. ما در این حوزه مشکل جدی داریم واردات بی‌رویه پوشاک از یک جانب و ناقص‌سازی ناصحیح که در حوزه لباس وجود دارد و برخی تولیدکنندگان به سمت آن می‌روند و همان محصولات را تولید و عرضه می‌کنند از جانب دیگر، موضوع پوشاک و مد را درگیر خود کرده است.

به عنوان سؤال پایانی، شما برای دستیابی به اهداف غایی ، با چه ارگان‌ها و نهادهایی برای معرفی و عرضه رصدنا همکاری و تعامل داشته‌اید؟

رصدنما بعد از وقفاتی که از اختتامیه سال گذشته تا شکل‌گیری دبیرخانه دائمی داشت وظیفه خود می‌داند با نهادهای مرتبط با حوزه حجاب و عفاف، تعامل کرده و محصولات و تولیدات را به درستی معرفی نماید؛ از همین رو درحال حاضر با سازمان‌هایی مثل سازمان بسیج مستضعفین، مجموعه‌های فعال در حوزه فضای مجازی انقلاب اسلامی و به فراخور با دستگاه‌ها و نهادهای که متولی این موضوع هستند ارتباطاتی برقرار شده اما نیازمند ارتباط بیشتر و مداوم تعاملات هستیم.

ماهنامه مدافعیان

تهران‌ساله سراسری ویژه ترویج جهادومقاومت استان همدان

صاحب امتیاز ومدیرمسئول: مصطفی غفاری

زیرنظر شورای سردبیری

صفحه آرا وطراح: فاطمه چهاردولی

چاپ: چاپخانه روزنامه جوان

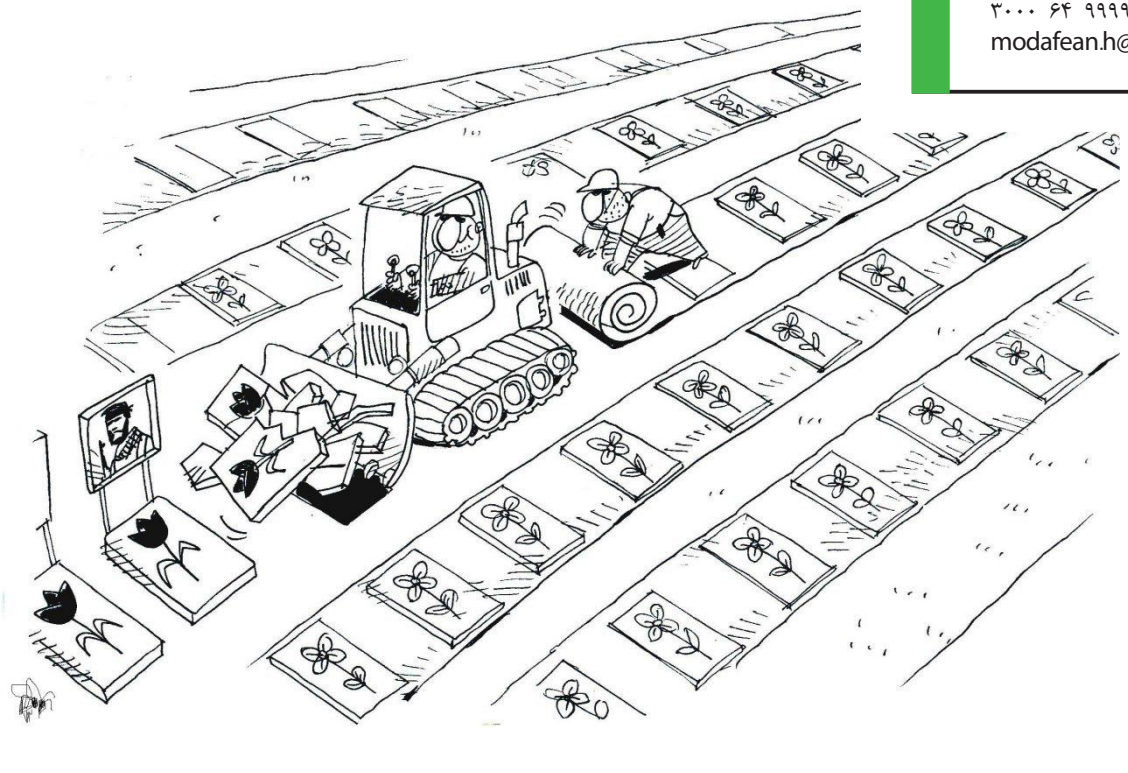
همکاران این شماره: حمید داوود آبادی، محمدحسین بدری، حسین قشعی، نفیسه زارعی،محمد حسین فرهادیان، محمدعبدان پیری، مهسا شمس کلانی

نشانی: همدان-خیابان تختی-کوچه حسینیة امامزاده یحیی(ع)-ساختمان کمیل طبقه ۲-واحد ۳ تلفنکس: ۳۳۵۱۶-۱۳

پایمک: ۹۹۹۹ ۹۹۹۹ ۶۴ ۳۰۰۰

پست الکترونیکی: modafean.h@gmail.com

زنبورعل



همسر شهیدمدافع حرم جوادمحمدی:

دست شهید محمدی بعد از شهادت برای امر به معروف باز است

روی سنگ مزارش یک عبارت ساده نوشته است، اقتدر ادبیاتش خودمانی، و دلسوزانه است که احساس می‌کنی درست روبرویت ایستاده و برادرانه برای اینکه مواظبت باشد آنها را کلمه به کلمه و با دقت ادا می‌کند.

شهید مدافع حرم جواد محمدی که این روزها تصویر سنگ مزارش میان ما بچه حزب‌اللهی‌ها و در شبکه‌های اجتماعی، دست به دست می‌شود اهل اصفهان است و توصیه کرده تا بنویسند روی سر در خانه آخرتش؛ «اگر خداوند شهادت را نصیب من کرد، بنده از شهدایی هستم که یقه بی حجاب‌ها و مروجان بی‌حجابی را در آن دنیا می‌گیرم». این توصیه یا وصیت شهید حالا سرفصل گپ و گفتی کوتاه با خانم سلیمانی همسر و همراه او شد، گفتگویی که هرچند مدت آن چندان طولانی نبود اما حرف‌هایی این بانو که حالا باید مادرانه همه آرمان‌های پدر را به فرزند منتقل کند شنیدنی است:

همسر تان در چه تاریخی عازم دفاع از حرم شدند و زمان چه درجه رفیع شهادت ناثل آمدند؟

شهید جواد محمدی یازدهم خرداد امسال از درجه اصفهان به سوریه اعزام شدند و در ۱۶ خردادماه در حماء سوریه به فیض شهادت ناثل آمدند.

علت اصلی حضور ایشان در میدان جهاد و مقاومت اسلامی چه بود؟

همسرم وقتی در داخل کشور بودند هر کاری برای اسلام و انقلاب بود پیشقدم بودند چه در شهر خودمان اصفهان و چه در سایر نقاط کشور و برای رفتن به سوریه هم همیشه می‌گفتند مسئله مهم اسلام است در مصاحبه‌ای از ایشان نقل شده است که ما اول مسلمانیم و بعد ایرانی هستیم.

درست است که بحث دفاع منطقا و شرعا پذیرفتنی است اما از جهت تعلق خاطر، چگونه با تصمیم شهید محمدی برای حضور در عرصه دفاع کنار آمدید؟

خب طبیعتا، جدا شدن از کسی که تمام زندگی آدم باشد خیلی سخت است ولی امور مهمتری مثل اسلام و ایمان انسان را امیدوار می‌کنند، من همیشه به حضرت زینب(س) فکر می‌کردم و ایشان هم می‌گفتند شما هرچقدر سختی بکشید به پای سختی‌هایی که آن حضرت کشیدند نمی‌رسد حرف‌های ایشان در این زمینه واقعا آرامش‌بخش بود.

از جمله معروف شهید که بخشی از وصیتنامه ایشان است و بر روی سنگ مزارشان حک شده برایمان بگویید؟

شهید محمدی وصیتی داشتند که اگر خداوند شهادت را نصیب من کرد، بنده از شهدایی هستم که یقه بی حجاب‌ها و مروجان بی‌حجابی را در آن دنیا می‌گیرد و این موضوع نشان می‌دهد که مسئله حجاب برای شهید بسیار مهم بود و به من و سایر اطرافیان نسبت به رعایت پوشش بسیار توصیه می‌کردند با این جمله‌ای هم که بر روی سنگ مزار ایشان حک شده و در اصل بخشی از وصیتنامه شهید است تأثیر و بازخوردهای مثبت بسیاری را دیده‌ایم.

از این بازخوردها و تأثیرات مثبت برای خوانندگان ما شرح دهید؟

بسیاری از کسانی که به زیارت مزار ایشان می‌آمده اند و بعضا حجاب خوبی نداشتند با دیدن این جمله حجابشان تغییر کرد، حتی خانمی بودند که می‌گفتند اصلا مقید به حجاب نبودند و این هفته که به مزار شهدا آمدند خیلی تغییر کردند، از این موارد بسیار زیاد است. ما دفتری برای دلنوشته‌ها گذاشته بودیم در آن دفتر بانوان در این خصوص مطالبی را نوشته‌بودند به طور مثال افرادی که حجاب داشتند نوشته بودند ما حجاب داریم اما از این به بعد سعی در حفظ و حراست از آن می‌کنیم در حقیقت شهید حتی بعد از شهادت خود می‌خواستند حوزه امر به معروف و نهی از منکر را به تعبیر رهبر انقلاب واجب فراموش شده است زنده نگه دارند و این صفت را بسیار داشتند که ما با ایشان هم‌نشین بودم یقین دارم از طریق این کار هنوز دستشان باز است و و این فریضه الهی را انجام می‌دهند.

نقش شهید محمدی به عنوان همسر و پدر در تربیت دینی خانواده عفیف در طول زندگی مشترک‌تان چگونه بود؟

شهید به مسئله خانواده و تربیت دینی اهمیت زیادی می‌دادند ایشان معتقد بودند معنویت باید خانوادگی باشد به همین علت همواره تأکید داشتند در هر کار مذهبی و دینی دخترم همراهم باشد و می‌گفتند اگر از کودکی با مفاهیم دینی مأنوس شود در بزرگسالی پذیرش بیشتری برای این امور دارد.

و حرف آخرتان به خوانندگان ما؟

من کوچکتر از اتم که بخواهم توصیه و یا سفارشی به سایر افراد داشته باشم اما باید بگویم حرف ولایت برای شهید محمدی بسیار مهم بود من هم معتقدم باید همیشه گوش به فرمان امر رهبری باشیم تا در امان و آسایش قرار بگیریم و ان شالله پرچم این نهضت را به دست صاحب اصلی آن برسانیم.

نیروی کمکی

هفتادودو نفر

محمداحمدیان

تیر سال ۱۳۷۸ بود. حوادث سیاسی و فرهنگی، مردم را دل‌تنگ شهدا کرده بود. سردار باقرزاده اکیپ‌های تفحص را جمع کرد و گفت: «هردم تماس می‌گیرند و درخواست می‌کنند مراسم تشییع شهدا بگذارید تا عطر شهدا حال و هوای جامعه را عوض کند».

تعداد شهدای کشف شده توی معراج، کمتر از ده شهید بود. سردار باقرزاده گفت: «بروید توی مناطق به شهدا التماس کنید و بگید شما همگی فدایی ولایت هستید. اگه صلاح می‌دانید به یاری رهبر‌تان برخیزید.»

چند روزی گذشت. سردار تماس گرفت و آخرین وضعیت را از من پرسید. گفت: چیزی پیدا نشد. پرسید: «به شهدا گفتید؟» گفتیم: «سردار! بچه‌ها دارند رحمت خودشون رو می‌کشند». گفت: «همان چیزی که گفتیم، عمل کنید!» شب بود که با برادران علی شرفی و روح‌الله زوله مهیا می‌شدیم فردا به سمت هورالعظیم حرکت کنیم.

صبح حدود ساعت ۱۰/۳۰ به منطقه شط‌العلی، محور عملیاتی بدر و خیبر رسیدیم. برای رفع تکلیف، جملات سردار را بازگو کردم. نهار را خوردیم و برگشتیم. عصر بود رسیدیم اهواز. به ستاد اعلام شده بود در شلمچه تعدادی شهید پیدا شده. از خوشحالی بال درآوردم. خودم را رساندم شلمچه. ۱۶ شهید پیدا شده بود. شهدا را آوردم پادگان. چند ساعتی بیشتر توی پادگان نبودم که گفتند از هور تماس گرفتند که شهید پیدا شد. دیگر توی پوست خودم نمی‌گنجیدم. شده بودند ۱۹ شهید. چند روزی گذشت و از شرفانی و فکه، هر روز خبر خوشی می‌رسید.

نماز مغرب و عشا را خوانده بودیم و مشغول خوردن شام بودیم که سردار تماس گرفت: «چه خبر؟» گفتیم: «شهدا خود را رساندند، درهای رحمت خدا باز شد.» گفت: «فردا صبح شهدا را به سمت تهران حرکت بده.» گفتیم: «سردار! چند روز دیگه اجازه بدید.» تا تأکید که حتماً فردا صبح حرکت کنیم و از تعداد شهدا پرسید. گفتیم: «هنوز شمارش نکرده‌ام.» و همین‌طور که گوشی را با کتف نگه‌داشته بودم، شروع کردم به شمردن: «۱۶» تا فکه؛ ۱۸ تا شرفانی ... جمعا شد ۷۲ شهید.» سردار گفت: الله‌اکبر! روز عاشورا هم ۷۲ نفر پای ولایت ایستادند.»

سعی کردم به پهنای معطل کنم تا تعداد شهدا بیشتر شود. اما دستور همان بود؛ ۷۲ شهید به نیابت از ۷۲ شهید عاشورا در پاسداری از حریم ولایت، تشییع شدند.